

” با توجه به اهمیت فرایند صلح میان ساف - اسرائیل، میزگردی پیرامون این موضوع با شرکت آقایان محمد علی مهتدی (مدیر مسئول فصلنامه)، دکتر فرهنگ رجایی (از دانشگاه شهید بهشتی)، دکتر محمود سربخ القلم (از دانشگاه شهید بهشتی) و دکتر احمد نقیب زاده (از دانشگاه تهران) که از اعضای هیأت مشاوران علمی فصلنامه می باشند در محل مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه تشکیل شد که در زیر می خوانید .

آقای مهتدی : بحث درباره مسأله صلح در خاورمیانه است ، با محوریت قرارداد صلحی که بین اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین امضاء شد و تغییراتی که بعد از امضای این قرارداد به نام قرارداد صلح غزه - اریحا در سطح منطقه به وجود آمد که در نتیجه مسأله ای را به نام مسئله نظام منطقه ای مطرح کرد که با نظام حاکم بر منطقه قبل از فرایند صلح بین ساف و اسرائیل و به طور کلی بین اعراب و اسرائیل تفاوت جوهری دارد . صلح بین اعراب و اسرائیل به عنوان اوج اقدامات صلح آمیز دولت جورج بوش در امریکا و وزیر امور خارجه اش جیمز بیקר به جایی رسید که اعراب و اسرائیل در شکل چندین گروه مذاکره کننده برای اولین بار در مادرید گرد آمدند و مذاکرات صلح را با پشتوانه امریکا شروع کردند . این مذاکرات بعد از یازده جلسه عملاً به بن بست رسید و زمانی که همه گروههای شرکت کننده در این مذاکرات و نیروهای حامی پیشبرد مذاکرات صلح در فکر یافتن راه خروجی برای

رهایی از این بن بست بودند، ناگهان معلوم شد که در جایی دیگر یعنی در اسلو مذاکراتی بین سازمان آزادیبخش فلسطین و اسرائیل - جدا از این مذاکرات - در جریان بوده و قبل از اینکه مذاکرات به نتیجه برسد، آنها در اسلو به توافق رسیده اند. عنوان این توافق و به دنبال آن قرارداد صلح بین ساف و اسرائیل که در اوت گذشته در واشنگتن انجام گرفت، سرآغاز تحول بزرگی در خاورمیانه و بطور مشخص خاورمیانه عربی محسوب شد. بررسی این فرایند و عوامل مؤثر در آن و زمینه هایی که این وضعیت جدید را فراهم آورده بسیار مهم است بخصوص اگر توجه کنیم که به موازات مذاکرات دوجانبه، مذاکرات دیگری تحت عنوان مذاکرات چند جانبه یا چند منظوره بین گروهی از کشورهای عرب و اسرائیل جریان داشت که نخستین دور آن در مسکو شروع شد. در این مذاکرات اکثر کشورهای عرب و حتی کشورهای نظیر عربستان سعودی که در خط اول جبهه نبودند نیز شرکت داشتند. موضوعهایی که در آن مذاکرات مورد بحث قرار گرفت بر این پیش فرض استوار بود که مذاکرات دوجانبه به طور حتم باید به نتیجه برسد چون موضوعات و چارچوبهای اصلی آن مذاکرات، مسائل همکاری منطقه ای بود: همکاری منطقه ای در زمینه های امنیت، اقتصاد، ایجاد بازار مشترک، بهره برداری مشترک از منابع منطقه - بخصوص از منابع آب - و محورهای دیگری که در همه آنها زمینه کشمکش بین اعراب و اسرائیل نادیده گرفته شده و به جای آن صلح و همکاری به عنوان زمینه بدیهی مذاکرات پذیرفته شده بود. قرارداد ساف و اسرائیل زمانی آشکار شد که بعد از بن بست مذاکرات دوجانبه در واشنگتن، وزرای خارجه سوریه و لبنان و بقیه کشورهای عربی در تابستان گذشته، طی نشستی که در بیروت برگزار کردند تصمیم گرفتند که کل جهان عرب با یک موضوع واحد به سمت مذاکرات دوجانبه برود و این موفقیت بزرگی بود برای سوریه و کشورهای که در خط این کشور حرکت می کردند تا حداقل همبستگی بین جهان عرب را حفظ کنند و چارچوبهایی را که می توانست نوعی تفاهم یا همبستگی بین کشورهای عرب را در خود داشته باشد به مذاکرات تحمیل کنند. اما امضای قرارداد ساف و اسرائیل تمام این امیدها را نقش بر آب کرد و همه این معادلات را در هم ریخت و وضعیت کاملاً متفاوتی را در معادله منطقه به وجود آورد. در حال حاضر مهم نیست که آیا قرارداد ساف و اسرائیل طبق النعل بالنعل در مورد زمین اجرا می شود یا نه بلکه به نظر بنده تحول مهم این است که تمام پرده ها و موانع و حواجز بین اسرائیل و کشورهای عرب فرو ریخته و اسرائیل بسرعت در حال پیشروی در زمینه های مختلف روابط خود با کشورهای عرب است. کشورهای شمال افریقا، مغرب و تونس قاعداً با اسرائیل مشکلی ندارند و مسائل خود را حل کرده اند، تنها همین مانده که به طور علنی و رسمی برقراری روابط سیاسی با اسرائیل را اعلام کنند. در شرق جهان عرب، بعد از سازمان آزادیبخش فلسطین و بعد از مصر ظاهراً نوبت اردن است که با اسرائیل به تفاهم برسد. کشورهای عرب خلیج فارس قبل از اینکه منتظر اعلام نتایج این مذاکرات

باشند ، عادی کردن روابط با اسرائیل را آغاز کرده اند ، به عنوان نمونه می توان به ملاقات بین وزیر امور خارجه قطر با وزیر امور خارجه اسرائیل در لندن اشاره کرد و از تفاهمی که بین دو طرف برای صدور گاز قطر به اسرائیل صورت گرفت نام برد . ما اکنون در برابر چند سؤال مهم قرار داریم : نخست اینکه در شرایطی که نظام دنیای عرب از هم پاشیده ، چه نظامی می تواند جای آن را بگیرد ؟ و این نظام جدید چه ویژگی‌هایی خواهد داشت ؟ و بر چه پایه هائی استوار خواهد بود ؟ مسأله دوم این است که در شرایط جاری که رژیم های عرب خواه ناخواه در مسیر صلح با اسرائیل پیش می روند و شاید لبنان و سوریه آخرین سنگرهایی باشند که احتمالاً سقوط خواهند کرد ، آیا می توان تصور کرد که عوامل خارجی از سیاستهای رسمی رژیم های منطقه پدید آید که روند صلح را متوقف کند ؟ نکته سوم اینکه در طول مبارزات اعراب و اسرائیل شاهد بودیم به دلیل وضع خاصی که رژیم های عرب داشتند ، هیچ وقت به توده های عرب اجازه سخن گفتن داده نشد و اصولاً در این کشورها نهادهای دموکراتیک وجود نداشته که مردم بتوانند از طریق آن نهادها حرف خود را بزنند یا در تصمیم گیریها سهیم شوند . در حال حاضر هم به دلیل بروز حالت حیرت و سرگشتگی حاکم بر جهان عرب ، و رشد حرکت‌های اسلامی - مردمی در این کشورها ، مسأله بحران مشروعیت در کشورهای عرب ، روز بروز خود را بیشتر نشان خواهد داد و با توجه به اینسکه غرب به عنوان پشتیبان مهم طرح صلح در خاورمیانه ، ظاهراً تمایلی به هیچگونه اقدامی در جهت تغییر رژیم های عربی نشان نمی دهد ، آیا ملل منطقه و توده ها و حرکت‌های مردمی در کشورهای عرب را می توان به عنوان عامل جدیدی که ممکن است به بروز تغییراتی بینجامد مورد بررسی قرار داد ؟ در این زمینه ما مجبوریم نقش قدرتهای منطقه ای و قدرتهای بین المللی را در مسأله صلح خاورمیانه بررسی کنیم و در عین حال به عوامل درونی و منطقه ای نیز پردازیم تا به تصویر نسبتاً روشنی دست یابیم و جوابهایی برای سؤلهایی که مطرح شد پیدا کنیم . بنده مقدماً از جناب آقای دکتر نقیب زاده خواهش می کنم در مورد زمینه هایی که باعث شد طرح صلح به وجود آید و فلسطینیها و اسرائیل را پای میز مذاکرات بکشاند و به توافق برساند و سپس به طرح مسأله صلح اعراب و اسرائیل بینجامد ، نظرات خود را ابراز بفرمایند .

دکتر نقیب زاده : بسم الله الرحمن الرحيم . بنده در پرسش و سؤالی که مطرح فرمودید ، با توجه به نکاتی که خودتان هم در تشریح مسأله بیان کردید می خواهم صحبت را از یک موضوعی کلی تر شروع کنم و آن اینکه قضیه اعراب و اسرائیل اصولاً یک مسأله بین المللی است و این به دلیل اهمیت خاورمیانه است ؛ البته ما نقاط دیگری هم در جهان داریم که شاید اگر مسأله ای در آنجا هم پیش بیاید فوراً جنبه بین المللی پیدا کند ، چه رسد به منطقه ای مهم مثل خاورمیانه که از دیر باز مرکز توجه قدرتهای بزرگ بوده است . از طرف دیگر شروع مسأله اعراب و اسرائیل همراه با دخالت عوامل بین المللی بوده است ،

نظیر اعلامیه بالفور در سال ۱۹۱۷ و سپس پیدایش اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و تمام مسائلی که در این منطقه اتفاق افتاد ، سنگینی عامل بین المللی را در آنها ملاحظه می کنیم . در کنار این ، قطعاً مسائل منطقه ای و سپس مسائلی در سطح درگیریهای طرفین همچون ملی یا طرفینی هم دخیل می شوند و شاید این را همه احساس کرده باشند . تعیین روز قدس هم از طرف ایران شاید به همین دلیل باشد که یادآور بشویم مسأله اعراب و اسرائیل مسأله ای است که می طلبد و اقتضا می کند که جهان اسلام یکپارچه با آن برخورد کند ، نه اینکه مسأله ای باشد که بین اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین حل و فصل بشود . به همین دلیل من معتقد هستم که قبل از هر چیز باید شرایط جدید بین المللی را بسنجیم و انعکاس آن را در منطقه تخمین بزنیم . همان طور که بر همه روشن است مسأله اعراب و اسرائیل پس از فروپاشی شوروی وارد مرحله ای جدید شد و آن هم به دو دلیل بود که این شرایط جدید تأثیر خود را برجا گذاشت : نخست اینکه امریکا یکه تاز میدان می شد و امریکا هم از دیر باز خود را پشت قضایای اعراب و اسرائیل پنهان کرده بود و از همان روز اول که مسأله فروپاشی شوروی مطرح شد حل قضیه اعراب و اسرائیل قسمتی از یک سناریوی وسیعتر را تشکیل می داد که ماجرای جنگ دوم خلیج فارس ، فقط سرپوشی برای آن بود . در حقیقت این سناریو هم این بود که امریکا دنبال پکس امریکا (Pax America) بود یعنی صلحی امریکایی به شیوه نظامهای که در دوران امپراتوریهای مثل اسپانیا به وجود می آمد که طی آن سیطره امریکا نوعی صلح را بر جهان تحمیل بکند . دلیل دوم که انعکاس منطقه ای فروپاشی شوروی بر کشورهای منطقه یعنی همان کشورهای جبهه امتناع که خودشان را پشت گرم به نیروی مهمتر و قدرتمندتر می دیدند احساس کردند که پشعشان خالی شده و در نتیجه دچار نوعی سردرگمی شدند . یقیناً اگر شوروی پابرجا باقی مانده بود کشوری مثل سوریه هیچگاه نرمش نشان نمی داد . حالا وقتی شرایط بین المللی که تأکید داریم تأثیرش هم در منطقه بسیار است عوض می شود ، طبعاً استراتژی و تاکتیک مبارزه هم باید عوض شود یعنی تاکتیک باید با شرایط جدید مطابقت کند ، هرچند ظاهراً به نظر می رسد رهبران ساف به جای اینکه تاکتیک را عوض کنند اصلاً کل مبارزه را کنار گذاشته اند یا کل قضیه را باخته فرض کرده اند ، در حالیکه از جمله قواعد بازی در شرایط جدید ، یکی هم توجه به افکار عمومی و بها دادن به مجامع بین المللی است . به نظر من ساف در شرایط جدید می بایست روی این دو مسأله خیلی دقت داشته باشد و سعی کند از همین عوامل بهره بگیرد در حالیکه در گذشته خیلی تأکید داشت که مثلاً سازمان ملل در مقابل قولهایی که اسرائیل می داد تضمین لازم را بدهد ولی الان یکباره با این قرارداد واشنگتن به نظر می رسد که به دنبال هیچ تضمینی نبوده است .

آقای مهتدی : مقصودتان از شرایط جدید بعد از فروپاشی شوروی است یا بعد از قرارداد غزه - اریحا ؟

دکتر تقیب زاده: نه، بعد از فروپاشی شوروی است و من هنوز راجع به خود قرارداد مطلبی نگفته‌ام یعنی اگر فرض کنیم رهبران ساف خیلی هم آدمهای صلح طلبی بودند یا دچار رقت قلب شده و طالب صلح بودند که من ایرادی در آن نمی بینم برای اینکه آنها هستند که زیر بار فشار مداوم هستند و مردم فلسطین نه تنها از جانب اسرائیل می خورند بلکه این ضربه بیشتر از جانب اعراب است. شما سپتامبر سیاه سال ۱۹۷۰ را در نظر بیاورید، کدام کشور عربی بود که ملت فلسطین را با آغوش باز بپذیرد؟ بنابراین اگر در تنگنا به فکر صلح بودند باز هم من آنها را ملامت نمی کردم، ولی مسأله برسر این است که با این عمل، در حقیقت ساف خودش را خلع سلاح کرد یعنی بدین صورت نه تنها صلحی به ارمغان نمی آید بلکه به نظر می رسد دامنه این مشاجرات خیلی وسیعتر شود یا حتی اگر که از زوایای بدبینانه نگاه کنیم و بگوییم آنها دنبال حکومت بودند، باز هم به نظر من با امضای قرارداد خودشان را خلع سلاح کردند. این قرارداد ویژگیهایی دارد که دال بر ضعف ساف است و مهمترین آن پنهانی بودن این قرارداد است. چرا یک قرارداد باید پنهانی باشد؟ اگر سازمان آزادیبخش فلسطین بر مردمش تکیه دارد و عملی صحیحی انجام می دهد و از پشتیبانی هامة مردم فلسطین برخوردار است، قاعدتاً نمی بایست این قرارداد جنبه پنهانی پیدا می کرد. مسأله دوم ابهام بیش از حد این قرارداد است یعنی به روشنی معلوم نیست که چه چیزهایی خواسته شده و مواردش کدام است؟ سرم، عدم هرگونه تضمینی در این قرارداد است که دستاوردی هر چند اندک نیز برای فلسطینها به ارمغان نمی آورد. به نظر می رسد که سازمان آزادیبخش فلسطین دچار درگیریهایی درونی بوده و تحت فشارهایی سخت و در حالت دستپاچگی دست به اینکار زده است. شاید یکی از دلایلی هم انزوایی بوده که به دلیل موضع ساف در جنگ دوم خلیج فارس گریبانگیر این سازمان شد. طرفداری سازمان از عراق و سپس شکست عراق که باعث منزوی شدن صدام شد ساف را هم تا حدودی در انزوا قرار داد. از طرف دیگر نه تنها اسرائیل یکی از دشمنان خود را که عراق باشد از دست داد بلکه عراق دیگر قادر به انجام هیچگونه حرکتی در منطقه نیست (تقریب موضع اسرائیل).

تأثیر روانی و عملی کشورهای جبهه امتناع بر ساف را نیز نباید از نظر دور داشت، همچنین ظهور رشد فزاینده نهضت سیاسی و مذهبی حماس را که تهدیدی بر رهبری ساف هم محسوب می شد و از همه مهمتر اینکه از کنفرانس مادرید - مارس ۱۹۹۱ - به بعد ساف سرعت مشروعیت خود را به عنوان رهبر فلسطین از دست داد و در چنین حالت دستپاچگی بود که به چنین قرارداد مبهم و بی ضمانتی تن در داد و این در حالی بود که شرایط می توانست بیش از اینها به نفع فلسطینها تغییر بکند، البته در صورتی که موقعیت را غنیمت می شمردند که نشمردند.

آقای مهتدی: در تأیید فرمایش حضرتعالی پیرامون ضعف ساف عرض می کنم که اخیراً حتی اسحاق رابین اعلام کرده بود ما وقتی با ساف مذاکره می کنیم از آنجا که ساف هیچ

برگ برنده ای برای رو کردن بر سر میز مذاکره ندارد ، در واقع ما داریم با خودمان مذاکره می کنیم ، یعنی مذاکره دو طرفه نیست بلکه یک مونولوگ است بین خود ما و خود ما . ظاهراً نیاز بوده ساف - که در حال احتضار است - همچنان به عنوان نماینده مردم فلسطین نگهداشته شود تا بتواند این مذاکرات را انجام دهد و امتیازهای لازم را بدهد و به نام ملت فلسطین این قرارداد را امضا کند تا زمینه ای باشد که کشورهای عرب نیز پشت سر ساف بیایند و بگویند وقتی خود صاحبان این آرمان امضا کرده اند و تسلیم شده اند ، ما دیگر کاسه داغتر از آتش نخواهیم بود .

دکتر نقیب زاده : این محاسبه شاید تا حد زیادی درست باشد برای اینکه دولتها و حکومتهای عرب خودشان را درگیر مسأله اعراب و اسرائیل تلقی نمی کردند ، بنابراین صلح ساف و اسرائیل دیگر تمام رودربایستی ها را کنار می گذارد و سبب می شود کشورهای مثل اردن و مصر هم که از قبل شروع به برقراری رابطه با اسرائیل کرده بودند بتوانند خیلی راحت روابط خودشان را با اسرائیل به اصطلاح تنگتر بکنند ولی همه بخوبی می دانند که وضعیت حکومت در این کشورها به چه صورت است حکومتهایی پایدار و مبتنی بر اراده مردم نیست که بتوانیم این را به اصطلاح باز یک برگ برنده برای اسرائیل تلقی بکنیم .

آقای مهدی : در مورد عللی که باعث شد سازمان آزادیبخش فلسطین به این صلح تن بدهد مسائل تقریباً روشن است اما در اینجا مسأله اسرائیل نیز مطرح است . در زمانی که فلسطینیها هیچ برگ برنده ای ندارند که در مذاکرات مطرح کنند و در شرایطی که دنیای عرب در ضعف کامل و در حالتی از انحطاط به سر می برد ، چه عواملی باعث می شود که اسرائیل اصولاً صلح را بپذیرد و به سمت صلح بیاید ؟ البته گفته می شود که در داخل خود اسرائیل هم طرح صلح مخالفانی دارد و گروههای مذهبی و گروههای تندرو یهودی بشدت مخالف هرگونه مذاکره صلح هستند و مخالف هرگونه امتیازدهی به فلسطینیها یا اعراب هستند . بعضی از صاحب نظران معتقدند که این یک نمایش بیشتر نیست و توزیع نقشهاست که عده ای نقش مخالف را بازی می کنند . البته گروههای افراطی مذهبی در صدد از بین بردن این تفاهم برای صلح هستند و بهترین دلیل آن هم همین قتل عامی است که اخیراً در حرم ابراهیمی رخ داد که می تواند نمونه ای از فعالیتهایی باشد که از سوی جناح مخالف صلح انجام می گیرد . بنده از جناب آقای دکتر سریع القلم خواهش می کنم که در مورد زمینه ها و عواملی که اسرائیل را به صلح با اعراب کشاند توضیحاتی بفرمایند .

دکتر سریع القلم : بسم الله الرحمن الرحيم . عواملی که زمینه ساز انعقاد این قرارداد و به نوعی صلح از جانب اسرائیل با ساف شد به دو گروه خارجی و داخلی تقسیم می شوند . بعد از فروپاشی شوروی و به حداقل رسیدن نفوذ این کشور در مناطق جهان سومی و بخصوص خاورمیانه ، ساختار و ترکیب قدرت در این مناطق بشدت متحول شد . در این شرایط نیروهای عرب مخالف اسرائیل که سالها از پشتیبانی شوروی برخوردار بودند حمایت

خارجی خود را از دست دادند. مهمترین این بازیگران عرب، سازمان آزادیبخش فلسطین و سوریه بودند. بعد از فروپاشی شوروی در واقع اسرائیل فرصت مناسبی پیدا کرد تا با مخالفان قدیمی خود در شرایط ضعف آنها وارد مذاکره شود. روند آغاز شده دهه ۱۳۶۰ با تکیه بر اقتصادگرایی و حرکت کشورها در مسیر افزایش توان تولید و بهره برداریهای وسیع از اقتصاد و بازارهای جهانی، حامل دیگری است که به نخبگان اسرائیل فرصت داد شرایط جدیدی برای موجودیت و جایگاه اسرائیل در منطقه عرضه کنند. اسرائیل بعد از ۴۰ سال تقابل با دنیای عرب، هم اکنون خود را در یک موقعیت برتر سیاسی استراتژیک می بیند و با حذف شوروی از صحنه رقابتهای سیاسی خاورمیانه، در پی یک استراتژی جدید جهت تحکیم موقعیت و موجودیت خود از راههای اقتصادی و تکنولوژیک می باشد. این نکته را باید مدنظر داشته باشیم که در تناسبات بین المللی، فروپاشی شوروی و اضمحلال کمونیسم معنای اختلاف و تقابل و کشمکش را متحول نمود و آن را از قاعده نظامی یا سیاست کلان به قاعده اقتصادی توسعه ای و محیط زیستی و یا سیاست خرد تبدیل کرد. اسرائیل در چارچوب این تحول جدید فکری در جست و جوی این بوده و هست که به همزیستی مسالمت آمیز با همسایگان عرب خود دست یابد و در دراز مدت مرکز ثقل تولید، ابداع، تکنولوژی و تحقیق در خاورمیانه شود. بنابراین، در قالب همسویی با اقتصادگرایی و تقلیل وابستگی به کمکهای ۲۰ میلیارد دلاری آمریکا و اروپا در سال، اسرائیل حرکتی را در جهت حل دائمی مشکلات خود با اصرار آغاز کرده است. سرسخت ترین دشمن اسرائیل در دنیای عرب پیوسته سازمان آزادیبخش فلسطین بوده است. بنابراین، اگر اسرائیل بتواند با فلسطین و معرف سازمان یافته آن یعنی ساف قرارداد صلح منعقد کند، در واقع زمینه را برای صلحی پایدار با دیگر بازیگران عرب ایجاد کرده است. هدف منطقه ای و سیاسی اسرائیل مشروعیت یابی است و از جنبه روانی شکست این اندیشه است که با اسرائیل نمی توان همزیستی مسالمت آمیز داشت. این راهم باید مدنظر داشت که مسأله فلسطین، مهمترین مسأله سیاست خارجی دنیای عرب می باشد و در شرایطی که اسرائیل بتواند این موضوع را به سوی حل دائمی سوق دهد می تواند مهمترین مسأله سیاست خارجی دنیای عرب را به آن صورت که خود می خواهد تحت الشعاع قرار دهد. بعد دیگر، مسائل داخلی اسرائیل است. کشور اسرائیل نزدیک به ۳۲ میلیارد دلار کسری بودجه دارد، ۲۰ درصد جمعیت آن نظامی است و در طول سالهای موجودیت خرد بعد از جنگ جهانی دوم ۱۷۷۰۹ اسرائیلی توسط نیروهای فلسطینی و عرب کشته شده اند که این با توجه به توان امنیتی و دفاعی و تهاجمی اسرائیل یک ضعف برای اسرائیل محسوب می شود. همچنین تنشهای اجتماعی و شغلی و حرفه ای میان گروههای داخلی اسرائیل - مانند سفاردینها و اشکنازیها - بسیار است و فشارهای داخلی اقتصادی حکایت از تورم ۲۰۰ درصد می کند. بنابراین، این مجموعه شرایط داخلی اسرائیل حکایت از انبوه بحرانهای اجتماعی، اقتصادی و تنشهای

اجتماعی و فرهنگی دارد. برای آنکه اسرائیل بتواند در دراز مدت از آرامش داخلی بهره مند شود و نظام سیاسی - اقتصادی خود را از حالت نظامی به تولیدی، ابدایی و تکنولوژیک تبدیل کند، می‌بایست مهمترین مسأله سیاست داخلی و خارجی خود یعنی مسأله فلسطین و دعاوی اعراب را از میان بردارد و بنابراین، مجموعه این عوامل داخلی و خارجی بود که در یک فرایند طولانی چهل و اند ساله اسرائیل را به این سمت سوق داد که می‌بایست به یک صلح پایدار با مهمترین دشمن خود یعنی ساف دست یازد.

آقای مهتدی: با تشکر از جناب آقای دکتر سریع القلم. در این بحث به نظر می‌رسد که لازم است به مسأله فرهنگی و ابعاد فکری قضیه هم پردازیم. با توجه به سیر اندیشه سیاسی در دنیای عرب و اینکه زمینه مبارزه علیه اسرائیل در منطقه مبتنی بر پایه های فرهنگی و فکری بوده، در حال حاضر بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و عقب نشینی جناح چپ در کشورهای منطقه و تاحدود زیادی شاید بشود گفت ورشکستگی نهضت‌های ناسیونالیستی و پان عربیک، بنده از جناب آقای دکتر رجائی خواهش می‌کنم در مورد زمینه مسائل فکری و تأثیری که طرح صلح سیر تحول فکری در دنیای عرب دارد مطالبی بفرمایند.

دکتر رجائی: متشکرم. بسم الله الرحمن الرحيم. به گمان من، سؤال دقیقتر این است که پرسیم آیا جریانهای فکری چندین دهه گذشته در جهان عرب زمینه ساز بروز چنین قراردادی شده است؟ زیرا سؤال جنابعالی درباره تأثیر این قرارداد بر جریانهای فکری معطوف به آینده است که باید صبر کرد و دید. قبل از آنکه وارد پاسخ به سؤال خود بشوم، باید به نکته ای اشاره کنم و آن این است که متأسفانه در محافل دانشگاهی و حتی مطبوعاتی ما رسمی جاری است که چندان پسندیده نیست و آن استفاده از دو اصطلاحی است که از نظر تاریخی غلط است یعنی «جنگ اول» و «جنگ دوم» خلیج فارس، بنده از این فرصت استفاده می‌کنم و یادآور می‌شوم که ما جنگی تحت عنوان اول و دوم در خلیج فارس نداشتیم. ما یک جنگ داشتیم توسط عراق علیه ایران و جنگی مجدد توسط عراق علیه کویت. به یاد داریم که در دوره ای که عراق به کشور ما تجاوز کرد این عراق بود که می‌کوشید با منطقه ای جلوه دادن جنگ پای قدرتهای بیگانه را به میان بکشاند و در حمله دوم عراق به کویت این کشورهای خارجی بودند که برای پیدا کردن محمل و یا بهانه ای برای حضورشان در منطقه از اصطلاح جعلی «جنگ خلیج فارس» استفاده کردند - بنده فکر کردم باید در مورد این اصطلاح قدری محتاط باشیم و دقت بکنیم.

آقای مهتدی: بنده شخصاً با نظر حضرتعالی موافقم و تصور می‌کنم بایستی شعاع پرگار را وسیعتر بگیریم و نه فقط از این اصطلاح بلکه بسیاری از اصطلاحات که از غرب می‌آید پرهیز کنیم.

دکتر رجائی: بله، اصطلاح بسیار رایج دیگر بنیادگرایی است که اصولاً برای بحث در مورد حوزه تمدن اسلامی و رستاخیز اسلامی اصلاً ناصواب و نابهجاست.

آقای مهتدی : یا حتی خود کلمه «خاورمیانه» .

دکتر رجائی : البته این خود بحثی دیگر است و چه بسا که به نشستهای خاص و جداگانه نیاز داشته باشد . حالا برگردم به پرسش خودم یعنی تأثیر فکری . همان طور که همکاران محترم آقای دکتر نقیب زاده و آقای دکتر سریع القلم به درستی توضیح دادند ، زمینه های بین المللی ، منطقه ای و حتی داخلی جهان عرب به نفع اسرائیل فراهم شد و آن کشور خواست از این فرصت نوین جهانی به خوبی استفاده کند . متأسفانه جریانات فکری جاری در جهان عرب هم کمک کننده بودند . در واقع ، چه بسا اسرائیلیها که ما را بخوبی زیر نظر دارند و مورد مطالعه قرار می دهند بطور دقیق از روند جریانهای فکری اطلاع داشته و بخوبی دریافته بودند که از نظر فکری هم زمینه فراهم است .

برای اینکه بحث را قدری در چارچوب تاریخی و در زمینه های گذشته اش مطرح کنیم ، یادآوری می کنم که جریانهای فکری در جهان عرب از زمان روبرو شدن با چالش دنیای جدید تحولاتی را پشت سر گذارده است . اگر بیابیم یک دوره بندی پارادایمیک اندیشه ای را در جهان عرب آغاز کنیم ، بسیاری از مقولات شفاف تر و غیرابهامی تر می شوند . آغاز این دوره را باید به سالهایی ببریم که عثمانی در محاصره وین موفق نشد و در واقع در سال ۱۷۲۱ نه تنها در قبال قرای اتریش توان مقاومت را از دست داد ، بلکه سرزمینهایی را نیز به آنان واگذار کرد و سفیرهایی به اروپا گسیل داشت تا از اروپا «تمدن» اخذ کند . این آغاز زوال عثمانی است و از سوی دیگر آغاز دوره ای که تا سال ۱۹۱۴ ادامه دارد . اسم این دوره را می توان دوره خوشبینی به پیشرفت غرب گذاشت . پرسش اصلی جریانهای فکری این بود که چگونه مثل غرب بشویم ؟ جالب این است که متفکران اکثراً ، تمدن و پیشرفت را در غرب دیدند ولی استعمار را ندیدند . دوره پارادایمیک اندیشه ای از سال ۱۹۱۴ آغاز می شود و تا سال ۱۹۴۸ ادامه می یابد . بسیاری از این دوره به دوره اعراب یاد می کنند . مثلاً کتاب بسیار مهم جرج آنتونیوس با عنوان بیداری اعراب به این دوره توجه دارد . در این دوره که اعراب بیدار شده اند ، متأسفانه این بیداری بر علیه غرب نیست بلکه بر علیه عثمانی و تا حدودی بر علیه فرهنگ سستی خودشان است . در نتیجه بتدریج شاهد سه جریان فکری مهم هستیم که تحت عناوین «همه عربی» - بنده اینجا کلمه پان عربیسم را به همه عربی ترجمه می کنم - یا به زبان ساطع الحصری بر العروبه اولاً تأکید می نمود و پاسخ اشکالات را در گرایش کامل به میراث عربی می دید ؛ همه غربی که پیروی از غرب و اخذ تمدن غربی را تنها راه چاره می دید ؛ و بالاخره جریان کسچکتیری که بر همه اسلامی تأکید می کرد . جریان اول تجلی قهرمانانه خود را در وجود عبدالناصر یافت ، جریان دوم در نهضت بعث و احزاب چپ و جریان آخر در حرکت اخوان المسلمین تجلی نمود . دوره سوم با تأسیس دولت اسرائیل آغاز گردید و خطر آن کشور از یکسو هیجان جریانهای استعمار زدا که پس از جنگ جهانی دوم آغاز شده بود از سوی دیگر ، موجب

شد جریانهای فکری به هماهنگی نسبی ای دست یابند . ملی شدن آبراه سوئز ، ناصر را به قهرمانی برای کل جهان عرب تبدیل کرد و فکر همه عربی صحنه را در برید .

دوره چهارم با شکست بزرگ سال ۱۹۶۷ آغاز شد ، شکستی که همه را به طرز عجیبی غافلگیر کرد . از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳ هم خود دوره ای است که باید عنوان دوره بحران و تشکیک نام بگیرد ، دوره شک کردن به بسیاری از بنیادهای نظری و فکری . جالب اینجاست که در این فرصت از این سه جریان ، چارچوبی که پر طرفدارتر بود و محبوبیت بیشتری داشت فکر همه عربی بود که هیجانات سیاسی بیشتری را برمی انگیزد و حتی در سال تأسیس سازمان ملل متحد (۱۹۴۵) به ایجاد اتحاد دول عرب توسط هفت کشور عربی نسبتاً آزادتر انجامید ، سوریه ، لبنان ، اردن ، عراق ، عربستان سعودی و یمن . حتی کوششهایی در جهت ایجاد جمهوری بزرگ عربی ما بین سوریه و مصر و مصر و لیبی نیز بروز کرد . در سال ۱۹۵۸ مصر و سوریه جمهوری متحد عربی را تأسیس کردند و حتی صحبت از ملحق شدن عراق نیز به میان آمد که به جایی نرسید .

اعراب به درجه بالایی از همدلی دست پیدا کرده به هم نزدیک شدند . عبدالناصر کوشید با ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی به توافق برسد و در نتیجه دولتهای به اصطلاح تندروی عربی به دولتهای نسبتاً محافظه کارتر نزدیک شدند . به تعبیر بسیاری سرکوب فلسطینیان در سال ۱۹۷۰ توسط اردن بر اساس توافق کلی در جهان عرب بود . نزدیکی کشورهای جافتاده تر مثل سوریه ، مصر و عربستان موجب شد که هماهنگی در جنگ ۱۹۷۳ برقرار گردیده و پیروزی هم به دست آید ، یا لاقابل پیروزی در جهان عرب تلقی شود . جالب اینجاست که این پیروزی به نوعی همگرایی و اتحاد ترجمه نشد بلکه برعکس ، به گمان من ، از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ یک دوره تفرقه است و یک دوره پیروزی فکر دولتمداری و غالب شدن اندیشه منافع ملی ، چراکه هر کدام از کشورهای عرب به دنبال منافع ملی دولتی خودشان رفتند و اصلاً از هرگونه اندیشه همه شمولی دست شستند ؛ خواه همه عرب باشد خواه همه اسلام و خواه همه غرب . دنبال کردن منافع ملی ، با افزایش قیمت نفت همراه شد و در نتیجه فکر توسعه و ایجاد جامعه ثروتمند که در آن رفاه نسبی وجود دارد ، جای خود را به فکر مبارزه طلبی داد . بی دلیل نبود که کوشش در جهت برقراری صلح جداگانه با اسرائیل به سفر سادات به بیت المقدس در منطقه منفجر گردید . این روند که با فکر همه راهها به واشنگتن ختم می شود همراه بود ، حالتی فراگیر می یافت که انقلاب اسلامی در ایران رخ داد و باعث شد دوران پارادایمیک جدیدی در جهان عرب آغاز شود . بدین ترتیب آخرین دوره ، از سال ۱۹۷۹ آغاز شد که تا کنون ادامه یافته است . یکی از اساسی ترین پیامدهای انقلاب اسلامی در ایران ، تشویق بروز جریانهای اسلامگری و همه دینی ، نه فقط در جهان اسلام بلکه در تمام جهان بود . در آغاز میزان تأکید بر همه اسلامی - آن هم اسلام مردمی - بر کسی روشن نبود اما به مرور مشخص

شد که جریان همه اسلامی در ایران ، بویژه با تأکیدی که بر بعد ضداستعماری و ضداستکباری می شود ، با جریان فکری همه راهها به واشنگتن ختم می شود ، در تعارض خواهد بود . البته جریان همه راهها به واشنگتن ختم می شود بر عکس همه غربی ستی در جهان اسلام ضرورتاً ضد دین نیست ، اما از نظر سیاسی تأکید دیگری دارد ، به این معنی که واقعاً تصور این است که اگر غرب حمایت بکند ، مشکلات منطقه حل می شود . بدین ترتیب در جهان عرب ، دو جریان فکری پیش نماده است ، بویژه پس از فروپاشی شوروی و اینکه بسیاری از جریانهای ضد امپریالیستی حمایت خود را از دست داده اند . یکی از این جریانها ، جریانی است که از نظر فکری و فرهنگی ، ظاهری بومی و اسلامی دارد ، یعنی اسلام رسمی ، و دیگری جریانی است که از نظر فکری ، اسلام مردمی و بومی را مراد می کند و از انقلاب اسلامی اعتماد به نفس به ارث برده ، به میداننداری می پردازد . جریان اول از این حرکت مردمی وحشت دارد و با توجه به تجربه الجزایر در انتخابات اخیر و یا در دیگر مناطق جهان اسلام ، مایل است که هرچه زودتر سروسامانی به زندگی سیاسی منطقه و مردم خود بدهد . بنده فکر می کنم این جریان زیاد هم نگران مشروعیت نیست ، زیرا محققاً صحیح تصور می کند که مردمانشان هنوز به طور فعالانه وارد عرصه سیاسی نشده اند تا بی توجهی بدانها بتواند بر مشروعیت ساختار اثر بگذارد . توجه داشته باشیم که به میدان آمدن مردم عامی به صحنه سیاست در کل جهان ، مقوله ای قرن بیستمی است . در جامعه خود ما مقوله ای است که مربوط به بیست ، سی سال گذشته است و در جهان عرب بنده تصور نمی کنم هنوز مردم عامی آنقدر در صحنه سیاست به عنوان بازیگر و به عنوان شهروند مطرح باشند که واقعاً بی توجهی دولتهای عرب به خواست آنها تا بدانجا مشروعیتشان را سست بکند که آنها را به وحشت بیندازد . به همین دلیل ، کشورهای عربی بدون پروا برای از دست دادن مشروعیت ، در پی آن هستند که مقوله دردسر آفرین و سنگین فلسطین را سامان دهند . در ضمن همان طور هم که توضیح داده شد ضعف پیش از حدی که در اکثر کشورهای عربی در حال حاضر وجود دارد ، مزید بر علت شده است . مثلاً از نظر اقتصادی آمارهایی موجود است مبنی بر اینکه دولت عربستان نگران وضعیت خویش است . وقتی عربستان سعودی اخیراً شصت و یکمین سال تأسیس خود را جشن گرفت ، کاملاً نسبت به وضعیت اقتصادی خود نگران بود و اگر عربستان دچار مشکلات اقتصادی – اجتماعی باشد ، وای به حال بقیه . خلاصه اینکه جریانهای فکری غالب در جهان عرب در دهه گذشته در دو بستر فرهنگ و اندیشه ستی – دولتی و فرهنگ و اندیشه ستی – مردمی در تحول و حرکت است . اولی آنقدر احساس قدرت می کند که راه حل مشکلات را در چارچوب توافق با اسرائیل می بیند ، اما آنقدر نگران نیست که این عمل را باعث سست شدن مشروعیت خود بداند . از سوی دیگر دسته دوم آنقدر قدرت کسب کرده که رقیب را به چنین حرکتی ترغیب نموده است ، اما آنقدر قدرت ندارد که حریف را از چنین حرکتی وحشت زده

و نگران نماید . همراه شدن این نحوه نگرشها در عرصه سیاسی با زمینه های منطقه ای و جهانی که از آن صحبت شد ، زمینه را برای بازیگران تحولات صلح خاورمیانه مساعد جلوه داده است ، که بعداً در فرصتی دیگر از آن صحبت خواهیم کرد .

آقای مهتدی : البته در سالهای اخیر ما شاهد تجربه هایی در زمینه دموکراسی و شرکت دادن مردم در تصمیم گیری در کشورهای عربی بوده ایم که متأسفانه منجر به سرکوبی شد و حداقل دو مورد مهم را می توان ذکر کرد : مورد تونس و اینکه در انتخابات حرکت حزب النهضة ، شیخ راشد الغنوشی آزادی بسیار زیادی به دست آورد و این باعث شد که در واقع یک نوع کودتای سفید رخ بدهد و نظامیها همه چیز را در کنترل بگیرند و مورد دیگر مورد الجزایر است که هنوز هم مسأله آن لاینحل است . اما در شرق جهان عرب فی المثل در کویت ، شاهد انجام انتخابات مجدد و روی کار آمدن پارلمان جدید بوده ایم . در یمن نیز انتخاباتی صورت گرفت . در جاهایی هم که نهادهای دموکراتیک جنبه صوری و فرمایشی دارد و مردم عملاً امکان نظر دهی پیدا نمی کنند می بینیم که حرکتهای اسلامی اجباراً به راههای غیردموکراتیک متوسل می شوند تا وجود خود را اعلام کنند و پیام خود را برسانند . جنابعالی فکر نمی کنید که ادامه این وضع باعث شود که بالاخره مجبور شوند تا حدودی و به نوعی به خواسته های توده ها تن بدهند ، بخصوص که غرب هم روی رژیم ها فشار می آورد تا اصلاحاتی انجام دهند .

دکتر رجائی : این سؤال جنابعالی کاملاً با این دو بستر که از آن یاد کردیم مربوط است . مسلماً بستر دولتمداری غالب واقع است که بستر مردم مداری رشد زیادی کرده است و نمی توان و نباید آن را نادیده گرفت . اما باید دید تا چه حد این نیاز عمیق است و تا چه حد عمیق درک شده است ؟ بنده نسبت به هر دو جنبه حالتی بدبینانه دارم ، بدین معنی که معتقدم هم حرکت مردم مداری از دیدگاه نهادسازی ، تولید فکر و تمدن سازی عمیق نیست ، و هم دریافت و ارزیابی دولتهای روز از آن سطحی است و به همین دلیل ، همان طور که به درستی اشاره کردید ، اصلاحات تا حد زیادی صوری و ظاهری است .

بنده فکر می کنم شرایط جهان عرب با مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم ، قابل مقایسه با شرایط جامعه خردمان در ایران در دهه شصت میلادی و دهه چهل شمسی باشد . به یاد دارید که وقتی در اینجا جریان پانزده خرداد رخ داد ، دولت وقت برداشتش این نبود که مردم ایران خواستار تحولی اساسی در سیاست و چارچوب سیاسی اجتماعی - فرهنگی هستند و می خواهند مشارکت بیشتری در عرصه سیاست داشته باشند . زمانی دولت وقت عمق قضیه را دریافت و حاکم وقت ادعا کرد صدای انقلاب را شنیده است که خیلی دیر شده بود . برداشت دولت وقت این بود که اولاً مشکلات مملکت اقتصادی و اجتماعی است و لذا با برنامه های متعدد اقتصادی و اجتماعی معروف به اصلاحات ارضی و انقلاب سفید کوشش شد بحران حل و فصل گردد . از طرفی ، به دلیل همین عدم فهم درست از تحولات

آن وقت ، ادها شد که شرکت کنندگان در رستاخیز ۱۵ خرداد همه از دول خارجی که در آن زمان منظور عبدالناصر و اندیشه او بود درس گرفته و حتی برای شرکت در مراسم از دولت عبدالناصر پول دریافت کرده اند . من فکر می کنم که مشارکت مردم در کشورهای عربی به صورت مشابهی تعبیر می شود ، کما اینکه می بینیم جنبشهای مردمی در بسیاری از کشورها ، بویژه کشورهای مسلمان نشین ، تحت تأثیر و حمایت شده از ایران تلقی می شوند و حتی ادها می شود که از ایران کمک مالی دریافت می کنند ، در حالیکه واقعاً نه آن مرقع درست برد نه حالا . البته وقتی یک نهضت مردمی و نهضت بزرگی مثل جریان ناصر و یا انقلاب اسلامی رخ می دهد ، مسلماً مردم به هیجان می آیند ، صرفنظر از اینکه این جریان مستقیماً کوششی در ایجاد هیجان کرده باشد ، اما مسلماً هر اتفاقی در هر جا افتاد تقصیر آن جریان نیست . حال با این قیاس اگر به وضعیت فعلی کشورهای عربی نگاه کنیم ، گمان من این است که دولتهای کنونی کشورهای عربی - مثل دولت آن وقت ایران تحت تأثیر تبلیغات غربی و این اصطلاح غلط بنیادگرایی تصور می کنند اینها جریانات بومی نیستند بلکه تغذیه شده از بیرون اند و در نتیجه برخی راه حل را در تفسیرات ظاهری و یا سر و سامان دادن به بحرانهای اقتصادی - سیاسی می دانند ، همچنان که آقای دکتر سریع القلم اشاره ای به آن کردند - و یا سر و سامان دادن به روابطشان با بقیه دنیا و بویژه مسأله فلسطین که چندین دهه است به بصورت گره کوری درآمده در این است . من فکر نمی کنم که دولتها به این نتیجه رسیده باشند که واقعاً مشکل آنها حضور و یا مشارکت مردم باشد یا اینکه مردم آنها دیگر حاضر نیستند با آنها رفتاری به جز یک شهروند صورت گیرد .

دکتر سریع القلم : در کنار نکاتی که آقای دکتر رجائی اشاره کردند من فکر می کنم بد نباشد که ما به لحاظ نظری به لفظ مردم دقت بیشتری بکنیم . وقتی ما می گوئیم مردم ، منظور ما انبوه افرادی هستند که در یک جامعه زندگی می کنند یا اینکه ما صحبت از تشکل های اجتماعی می کنیم . پارادایم حکومت و جامعه در بحث های اجتماعی بسیار اهمیت دارد . در دنیای عرب ما پدیده ای به نام جامعه مدنی نداریم و یا اگر داریم بسیار ضعیف است و تشکل های اجتماعی به صورت وسیع وجود ندارد . البته این یک مشکل عمومی کشورهای جهان سوم است که در آنها حکومت بمراتب بزرگتر از یک جامعه است و جامعه بسیار کوچکتر است و تشکل درونی ندارد . بنابراین ، اگر ما بخواهیم بر اساس واقعیاتی که در بافت اجتماعی و سیاسی سستی عرب وجود دارد قضاوت بکنیم شاید بتوانیم به این نتیجه گیری کلان برسیم که شاید فشارها برای سالهای متمادی وجود داشته باشد و عموم جامعه عربی نتواند به فشارهای حکومتی جواب بدهد ، چرا که تشکل درونی ندارد . در دنیای عرب احزاب روتق ندارند . بنابراین ، لغت مردم باید به نظر من در این غالب تعریف بشود یعنی نباید به لغت مردم ، کمی نگاه کنیم بلکه باید به عنوان تشکل اجتماعی به آن بنگریم .

دکتر نقیب زاده : مردم بدون تشکل در حقیقت قدرتی ندارند و مثل دانه های شن پراکنده هستند .

دکتر سریع القلم : سؤال این است که آیا مردم بازیگرند و یا وجود دارند ؟

دکتر رجائی : این بدیهی است که مردم همیشه وجود داشته اند و همیشه هم وجود خواهند داشت ولی بازیگر نیستند . ملاحظه می فرمایید که در جامعه خود ما هم تا زمان مشروطیت مردم هرگز بازیگر تلقی نشدند ، از آن زمان هم بتدریج وارد صحنه شدند ، و از زمان انقلاب اسلامی بود که به عنوان بازیگر پذیرفته می شدند .

دکتر سریع القلم : زمانی وارد بازی می شوند که تشکل داشته باشند .

دکتر رجائی : و یا اصلاً در چارچوب قانون اساسی دارای حقوقی به عنوان شهروند باشند ، بدون هیچ شرطی . مثلاً در قانون اساسی جدید جمهوری اسلامی ایران گفته شده هر فرد ۱۵ ساله ای می تواند رأی بدهد . هیچ شرط دیگری وجود ندارد . این خیلی مهم است ، به نظر من این یک انقلاب اساسی در فرهنگ سیاسی معاصر ماست در حالیکه مثلاً در قانون اساسی مشروطیت ، مردم به عنوان طبقه رعایا تلقی می شوند و لذا به عنوان رعیت حق دارند ، نه به عنوان یک شهروند . در قانون اساسی جدید هر فرد ۱۵ ساله شهروند است . سؤال این است که در کدام یک از کشورهای عربی چنین حقی وجود دارد ؟ تشکلی که در تونس و الجزایر بدان اشاره شد ، یک فعالیت گروهی مذهبی است و نه یک گروه شهروندی . دکتر نقیب زاده : مهم ، توان استفاده از این حق است .

دکتر رجائی : اگر قرار باشد از این حق استفاده شود در واقع نکته ظریف هم این است که به جامعه مدنی نیاز هست . نکته جالب اینجاست که پس از تحولات نهضت مشروطیت در ایران ، علی رغم رشد یک دولت خودسر و قدرت طلب و زورگر ، یک جامعه مدنی غیر مستقیم علی رغم خواست دولت در ایران رشد کرد . به همین دلیل بود که توانست نیروهای انقلابی را در خود پیورود .

آقای مهدی : البته در بین اسلامگرایان یا اندیشمندان اسلامگرا در دنیای عرب روی نکته ای که جناب آقای دکتر سریع القلم عنوان کردند بحثهای فراوانی شده که در زمینه ایجاد تغییر سیاسی در جامعه به نفع اسلام و روی کار آوردن اسلام ، آیا مردم به عنوان یک توده بدون تشکل می توانند مطرح باشند یا اینکه بناچار بایستی تشکیلات سیاسی به وجود آورد ؟ تا جایی که بنده اطلاع دارم ، اصولاً حرکت‌های اسلامی در جهان عرب قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران اندیشه شان بر همین بود که بایستی تشکیلات ایجاد بشود و اولین تشکیلات را اخوان المسلمین در مصر به وجود آوردند و بعداً کوشیدند از طریق همین تشکیلات و با ادوات دموکراتیک ایجاد تغییر بنمایند . اما نمونه تونس و الجزایر ثابت کرد که تشکیلات نمی تواند با ادوات دموکراتیک اسلامگرایان را به ایجاد تغییر در جامعه به سود اسلام برساند . بنده از آقای دکتر سریع القلم این را می پرسم که مگر پیروزی انقلاب

اسلامی در ایران به رهبری امام خمینی (ره) بدون تشکیلات نبود و یا تحولی که مثلاً امام موسی صدر توانست در دهه ۷۰ در بین شیعیان لبنان ایجاد بکند؟ و در هر دو مورد ما تشکلی نمی بینیم بلکه توده مردم را می بینیم و رهبر را و عملاً همین توده بابرخورداری از رهبری و با روشن بودن اهداف می تواند این تغییر بزرگ را ایجاد بکند. آیا این نمونه ها ناقص فرمایش جنابعالی نیست؟

دکتر سریع القلم: مرکز ثقل بحث بنده در لفظ کارایی است اگر ما لفظ کارایی را از تشکلهای اجتماعی و حرکتیهای اجتماعی بگیریم مشکل پیدا نمی کنیم. برای بهره بردارهای پایدار از تشکلهای اجتماعی، برای جامعه سازی توأم با کارایی، و برای اینکه تمدن سازی معنی پیدا بکند، بایستی با تشکل و هدفمند بودن و جهت دار بودن و رعایت اصول کارایی حرکت کرد. به نظر من الآن نهضت اسلامی در منطقه خاورمیانه در یک مرحله اعتراض آمیز است، یعنی مجموعه ای از حرکتیهای اعتراض آمیز به وضع موجود هست که اگر این در همین مقطع و سطح بماند، در دراز مدت پاسخی برای نیازهای منطقه نخواهد داشت. اگر این مرحله اعتراض آمیز وارد مرحله ابزاری بشود، بعد ما در آن مقطع می توانیم شاهد نتایج ملموس در فرهنگ سازی، اسلامی، جامعه سازی اسلامی، مملکت داری اسلامی، توأم با کارایی باشیم. بنابراین، درست است که پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و حرکت اسلامی در لبنان توسط توده مردم و رهبری قوی هدایت شدند ولی اگر قرار باشد که اینها ادامه پیدا کند و تبدیل به تشکل اجتماعی شود، می بایستی توأم با اصل کارایی باشد. بنابراین، این، تا زمانی که ما از مرحله اعتراض آمیز به مرحله ابزاری و تمدن سازی حرکت نکرده ایم، در حرکتیهای اجتماعی - حال هر نوع حرکت اجتماعی با هر ماهیتی - جواب نخواهیم گرفت.

دکتر رجائی: اجازه بفرمایید بنده این مباحث را به قرار داد غزه - اریحا ربط بدهم. بنده فکر می کنم این مشاهدات دقیقی که آقای دکتر سریع القلم بدانها اشاره کردند، متأسفانه برای دولتمردان اسرائیل نیز همین قدر واضح است. اسرائیلیها فهمیده اند که حرکتیهای اسلامی در فلسطین مهم هستند، اما آنقدر مهم نیستند که آنها را وادار کند از یک طرف به دنبال جذب و یا انعقاد قرارداد با آنها باشند و از جهت دیگر در پی انعقاد قرارداد با ساف نباشند. دقیقاً با توجه به این برداشت است که با ساف قرارداد بستند زیرا فکر کردند که اگر مسلمانان بیابند بدتر هم می شود. گذشته از آن دلیلی وجود ندارد که آنها به این زودی بتوانند قدرت را در دست بگیرند. در غیر این صورت کدام آدم عاقلی با بازنده قرارداد می بندد؟ من فکر می کنم که ساف بازنده نخواهد شد، علی رغم اینکه می دانیم در حال حاضر در موضع ضعف مطلق است. یکی از مهمترین دلایل آن دقیقاً این است که نهضت‌های اسلامی در نهبی از منکر بسیار قوی هستند، حتی نهضت اخوان المسلمین که در سال ۱۹۲۸ پایه گذاری شد، یا جماعت اسلامی در پاکستان که توسط مودودی تأسیس شد در امر به معروف هنوز نتوانسته اند کاری بکنند. در نتیجه، زیاد کارآمد، کارساز و تمدن ساز

نیستند. اسرائیل تصور کرده که بهتر است با آدمهای موجود که به نظر کارآمدترند به توافق برسد و جو موجود را بشکند، که موفق هم شده است.

آقای مهدی: بله البته این امر شاید مستلزم بحث بیشتری باشد. در مورد سرشت و طبیعت حرکت‌های اسلامی در دنیای عرب و اینکه حرکتها شاید در برهه ای از آرمان خلافت چشم می‌پوشند و به این بسنده می‌کنند که تنها احکام شریعت را به نحوی از راههای اصلاح طلبانه اجرا کنند و به نوعی وارد حکومتها بشوند و یا رژیم‌ها را وادار کنند که تا حد ممکن از شریعت را به مورد اجرا بگذارند. اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران همه آنها دستخوش یک شوک می‌شوند و دوباره به این فکر می‌افتند که هدف یا آرمان ایجاد خلافت اسلامی و حکومت اسلامی به استناد نمونه ای که در ایران ایجاد می‌شود، می‌تواند دوباره مورد بررسی قرار بگیرد. باز می‌گردیم به مسأله خاورمیانه. دوستان در ابتدای بحث به عوامل بین‌المللی اشاره فرمودند. با توجه به اینکه ما از غرب به عنوان بزرگترین مشوق و حامی طرح صلح در خاورمیانه صحبت می‌کنیم، این سؤال مطرح است که آیا ما غرب را به صورت یک واحد و یک کل یکپارچه می‌بینیم یا اینکه غرب را بایستی تجزیه کرد تا ببینیم داخل این کلمه غرب که امریکا چه هدفهایی را دنبال می‌کند، اروپا چه هدفهایی دارد و کشورهای مثل ژاپن در خاور دور که بخشی از غرب محسوب می‌شوند چه نقشی را در مورد خاورمیانه بازی می‌کنند؟ اجازه بفرمایید از آقای دکتر نقیب زاده خواهش کنم که در مورد نقش اروپا یا تأثیری که اروپا داشته یا هدفهایی که اروپا از طریق صلح خاورمیانه دنبال می‌کند صحبت کنند.

دکتر نقیب زاده: اروپا همان طور که همه می‌دانند بعد از جنگ جهانی دوم نقش اول را در مسائل بین‌المللی ایفاء نمی‌کند و هر جا که مسائل درجه اول بین‌المللی مطرح باشد اصولاً نقش اروپا در خسوف ابرقدرتهاست، همچنان که الآن هم در خسوف کنش‌های امریکا قرار دارد. اگر حادثه آبراه سوتز در سال ۱۹۵۶ را به خاطر بیاوریم که کشورهای انگلیس و فرانسه و اسرائیل متفقاً به این آبراه حمله ور شدند، قاعدتاً امریکاییها هم می‌بایست از این عمل حمایت می‌کنند، ولی درست برعکس اعتراض کردند و این اعتراضاتشان دقیقاً به خاطر این بود که کشورهای اروپایی را متوجه بکنند که در این گونه مسائل مستقیماً وارد نشوند و بدون اجازه کاری انجام ندهند و از همان تاریخ - و حتی شاید قبل از آن - اروپا هیچگاه نقش درجه اول را در چنین مناطقی بخصوص در خاورمیانه ایفا نکرده است.

ما برای اینکه این فرضیه را بسنجیم و بررسی کنیم می‌توانیم به دو طریق نقش اروپا را در نظر بگیریم: یکی اروپای واحد یا جامعه اروپا که الآن اتحادیه اروپا نامیده می‌شود، و عملکرد این اتحادیه را در قبال کل مسائل خاورمیانه بسنجیم که در این صورت باید عرض کنم از سال ۱۹۷۲ بود که در کنفرانس پاریس، سران کشورهای اروپا تصمیم گرفتند

در زمینه مسائل جهان یک سیاست خارجی واحد اتخاذ کنند که از آن تاریخ تا امروز ، هنوز نتوانسته اند چنین کاری را انجام بدهند و اتفاقاً اولین مسأله ای هم که اختلاف نظر بین آنها را مشهود ساخت همین مسأله خاورمیانه بود که در سال ۱۹۷۳ جنگ اعراب و اسرائیل و قضیه نفت پیش آمد و اختلاف نظر شدیدی بین کشورهای هلند و آلمان و فرانسه به وجود آورد و ما هیچوقت ندیدیم که کشورهای اروپایی بتوانند سیاست واحدی اتخاذ بکنند . پس برمی گردیم به وجه دوم و اینکه کشورهای بزرگ اروپا به طور جدا گانه ، چطور ایفای نقش می کنند .

ما در تمام مسائل می بینیم که وقتی کشوری نتواند نقش درجه اول ایفا کند ، به مسائل ثانویه می پردازد . کشورهای اروپایی هم در این منطقه - اعم از اینکه در قبال جنگ عراق و ایران باشد یا جنگ اعراب و اسرائیل - منافع اقتصادی را بر همه چیز ترجیح می دهند ، یعنی کشورهایی نظیر فرانسه ، انگلستان و آلمان ، هم با اسرائیل رابطه دارند هم با اعراب . آنها در زمانی که صلح نبود در پی این بودند که در این درگیریها چگونه سلاحهای خود را به فروش برسانند و الآن هم که صحبت صلح به میان آمده ، در پی آن هستند که با دست بازتری بتوانند روابط اقتصادی را در کانالهای موجود جریان بدهند ، لذا به نظر می رسد که در مسأله صلح کشورهای اروپایی تا حد زیادی با امریکا همگام هستند و از صلح استقبال می کنند به این دلیل که هم منفعی که عرض شد برآورده می شود و هم اینکه شاید وقتی درگیری کمتر باشد در هر صورت آن رقابت پنهانی هم که بین اروپا و امریکا جریان دارد مقداری کاهش پیدا بکند . شاید هم نقش امریکا در منطقه در حالت صلح کمتر بشود و آنها بتوانند به فعالیتهای تجاری شان بپردازند .

آقای مهتدی : البته در تأیید فرمایشات جنابعالی می توان به مسأله طرح مارشال که قرار شد بعد از امضای قرارداد صلح بین ساف و اسرائیل اجرا بشود و اروپا در آن نقش عمده ای داشته باشد اشاره کرد .

آقای نقیب زاده : اجازه بدهید این را هم بنده اضافه کنم که ما در این قسمت ، مثلاً می توانیم از سیاست فرانسه به عنوان یک مثال یاد کنیم . فرانسویها در زمانی که گلیستها بر سر کار بودند ، بیشتر با اعراب رابطه داشتند تا با اسرائیل ، البته نه اینکه اسرائیل را رد بکنند ولی منافع شان اقتضاء می کرد با اعراب که سرزمینهای وسیعتر و بازارهای گسترده تری دارند رابطه بهتری داشته باشند . از زمانی که سوسیالیست ها روی کار آمدند و با وجود نفوذ بسیار پهلویها در این دولت ، باز مشاهده می کنیم که رابطه خود با اعراب را هم حفظ کرده اند این رابطه رابطه ای است درازمدت و نشان دهنده این است که آنها نمی خواهند جهان عرب را از دست بدهند ، بنابراین برای دولتی که تقریباً روابط بسیار صمیمانه ای با اسرائیل دارد و می خراهد که رابطه خوبی هم با اعراب داشته باشد بسیار خوش آیند است که این صلح برقرار بشود و از آن استقبال به عمل می آورند .

آقای مهتدی : اما در مورد امریکا می دانیم که فرایند صلح در شکل کنونی خود در زمان دولت جرج بوش و با فعالیت دیپلماتیک جیمز بیکر شروع شد . در آن زمان گفته می شد یکی از عواملی که دولت امریکا را به پیگیری مسأله صلح تشویق می کند این است که در انتخابات برگ برنده ای در دست جمهوریخواهان باشد . اما بعد از پیروزی دموکراتها و روی کار آمدن بیل کلینتون قاعدتاً بایستی طبق وعده هایی که او داده بود برای دولت جدید مسائل داخلی امریکا در درجه اول اهمیت قرار می گرفت اما دیدیم که امریکا با همان شتاب مسأله صلح خاورمیانه را پیگیری کرد . آقای دکتر سریع القلم شما این تحول و به طور کلی نقش امریکا در این زمینه را چگونه ارزیابی می کنید ؟

دکتر سریع القلم : مهمترین مسأله برای امریکا امنیت اقتصادی این کشور در منطقه خاورمیانه است . در دوره ای که امریکا با شوروی رقابت می کرد ، در منطقه خاورمیانه اسرائیل یک نقش ضد کمونیستی داشت و بعد از فروپاشی شوروی طبیعی است که چنین نقشی را اسرائیل ندارد و چنین موضوعی از میان برداشته شده است . با توجه به مشکلات داخلی امریکا در میان مدت و درازمدت ، امریکاییها علاقه مندند که اسرائیل از استقلال بیشتری برخوردار باشد و از وابستگی شدید تکنیکی و مالی و نظامی که به امریکا دارد کاسته بشود . طبیعی است که کشور اسرائیل مطمئن ترین کشور برای امریکا در منطقه خاورمیانه است و برای اینکه امریکاییها بتوانند منافع کلان خودشان را در خاورمیانه عربی و غیر عربی تأمین کنند ، بیشترین سرمایه گذاریهای سیاسی را می توانند در رابطه با اسرائیل انجام دهند و بر حسب درجه ای که اسرائیل از امنیت سیاسی و مقبولیت اقتصادی و حقوقی و اجتماعی فکری بیشتری در خاورمیانه برخوردار بشود ، منافع امریکا در این منطقه بیشتر تأمین خواهد شد . طبیعی است که در این چارچوب امریکاییها تمام تلاش خودشان را برای عادی سازی روابط میان اسرائیل و دنیای عرب انجام خواهند داد . مذاکرات صلح طی هشت دوره در دوران ریاست جمهوری جرج بوش آغاز شد و ادامه پیدا کرد و بعد از آن هم در دوره کلینتون ادامه یافت . برای کلینتون که از مشکلات بیشتری در صحنه داخلی برخوردار هست و در طی سال اول ریاست جمهوری خودش در صحنه بین المللی نتوانسته موقعیت چشم گیر و ملموسی به دست بیاورد ، خیلی مهم است که بتواند در انتهای دوره ریاست جمهوری خودش - بخصوص بعد از اینکه سه دوره جمهوریخواهان بر مسند قدرت بودند - یک موفقیت بزرگ سیاسی و کم نظیر در سیاست خارجی امریکا کسب کند طبیعی است که در سه سال آینده ما شاهد حمایتهای بسیاری از جانب امریکا برای حل و فصل نهایی اختلافات میان ساف و اسرائیل خواهیم بود و بسیار روشن است که امریکا از تمام اهرمهای سیاسی ، اقتصادی و نظامی خودش برای اینکه اسرائیل بتواند با ساف به یک نتیجه نهایی برسد استفاده خواهد کرد .

آقای مهتدی : البته با وجود اینکه اسرائیل بعد از فروپاشی اتحاد شوروی نقش خود را

در استراتژی غرب از دست داده اما به نظر می‌رسد که سعی دارد بازهم در این منطقه و در رابطه با منافع غرب نقشی برای خود قائل بشود و لذا با جنجال فراوان به بزرگ نشان دادن خطر به اصطلاح بنیادگرایی در منطقه می‌پردازد. ما عملاً شاهدیم که بیشترین تبلیغات در مورد خطر بنیادگرایی در منطقه از سوی اسرائیل است. در رابطه با غریبه‌ها و در رسانه‌های ارتباط جمعی در غرب بنده شخصاً جمع‌بندی دقیقی ندارم که آیا اسرائیل و لابی اسرائیل در امریکا موفق شده‌اند که این مسأله یا این وظیفه جدید را برای اسرائیل در دولت امریکا یا در جامعه امریکا جا بیندازند یا نه؟ از دوستان خواهش می‌کنم اگر در این زمینه جمع‌بندی دارند بفرمایند تا استفاده کنیم.

دکتر سریع القلم: یقیناً همین‌طور است. اسرائیلیها در لابی بسیار تشکل یافته خودشان در امریکا به نام (AIPAC) از مهمترین اهرم سیاسی در تصمیم‌گیریهای مسئولین امریکائی استفاده می‌کنند. مسأله مقابله با اسلام خواهی در منطقه است، خواه این مسأله از مرکزیت ایران شروع بشود یا از لبنان و دیگر کشورهای منطقه اما به نظر من آنچه که اسرائیلیها بیش از هر امر دیگری به آن می‌اندیشند این است که مانع تشکل نظامی و اقتصادی مسلمانان منطقه بشوند و یک حرکت عاطفی اسلام خواهی در منطقه را تشریق کنند تا در محافل تصمیم‌گیری امریکا امتیاز کسب کنند. اما اگر این حرکت به مرحله‌ای برسد که بتواند تولید بکند - منظور من از تولید یک لفظ عمومی است، تولید اندیشه یعنی محصول ارائه بدهد و جوامع را به طرف تولید کالا تولید سیستم‌های اجتماعی، دانشگاه‌های بزرگ، تولید کتاب و دیگر فرآورده‌های علمی سوق دهد - آنجاست که اسرائیل به نظر من احساس خطر جدی می‌کند. در واقع نتیجه اندیشه‌هاست که تقابل میان جوامع را ایجاد می‌کند. بنابراین مسأله پیرامون کارایی اندیشه‌هاست. اسرائیل از اسلام خواهی این منطقه در امریکا بسیار استفاده می‌کند تا موقعت خودش را در منطقه ممتاز جلوه دهد و بگوید که بر علیه اسلام خواهی مبارزه می‌کند. اما در واقع از این امر به عنوان یک اهرم تبلیغاتی استفاده می‌کند. در صحنه واقعیات همچنان که می‌دانید این کشور مهمترین نیروهای دفاعی و تهاجمی منطقه را دارد، همراه با این استعداد که یک کشور قوی اقتصادی نیز بشود. بنابراین تا زمانی که کشورهای مسلمان به کارآمدی نیروها و به تشکل اندیشه‌ها و یا به سمت کارایی سیستم‌های اجتماعی خودشان حرکت نکنند، برای اسرائیل یک تهدیدی جدی محسوب نمی‌شوند. اسرائیل زمانی تهدید جدی می‌شود که مسلمانان تمدن‌سازی کنند و در نظامهای خودشان کارایی کسب کنند.

آقای مهدی: شما از کشورهای مسلمان نام بردید؛ تا کنون در مسأله اعراب و اسرائیل یا بهتر بگویم در مسأله فلسطین همیشه دو طرف قضیه اسرائیل و کشورهای عربی یا اعراب بوده‌اند و حتی می‌گفتند مسأله خاورمیانه، حالا با توجه به اینکه شما می‌فرمایید کشورهای مسلمان، مقصودتان این است که آیا بایستی چارچوب مبارزه وسیعتر بشود به

طوری که کل کشورهای منطقه را در بر بگیرد و تنها به کشورهای عربی منحصر نشود ، بخصوص که می بینیم اسرائیلیها هرگز با سلاح قومیت و ناسیونالیسم پیش نیامدند بلکه در حالیکه تورات را در دست داشتند بر اساس وعده های تورات جلو آمدند و قانونمندی اصمال خود را در تورات جست و جو می کنند در حال آنکه در طرف مقابل چیزی به نام اسلام و جهان اسلام یا امت اسلام مطرح نبوده ، بلکه کشورهای عربی مطرح بوده که آنها هم نظامها و احزابی با مکتبهای فکری مختلف و فاصله دار که با توده ها داشتند ؟

دکتر سریع القلم : ببینید هر حرفی ، هر سخنی و هر اندیشه ای برای اینکه به مرحله عمل برسد باید پشتوانه داشته باشد . اگر پشتوانه نباشد این در خلاء ادامه پیدا می کند و به جایی نمی رسد . بنابراین این به نظر من شیوه تقابل با موجودیت اسرائیل می بایستی از حالت عاطفی به حالت ابزاری تبدیل شود ، حال در هر کجای دنیا عرب یا دنیای اسلام باشد و باید تطابق بکند با ابزار گردونه تمدن فعلی حاکم بر دنیا و آن حوزه علم است ، آن حوزه مشروعیت است ، حوزه ابزارسازی و تولید است حوزه اشتراکات استنباطی است . تازمانی که این اشتراک نظر در میان کشورهای اسلامی و ملل مسلمان به وجود نیاید ، وحدت نظر هم در استراتژی تقابل بوجود نخواهد آمد . در واقع عصاره و تز بحث من این است که هر نوع تقابلی یک جنبه فکری دارد و یک جنبه ابزاری . تقابل دنیای اسلام تا کنون از جنبه ابزاری محروم بوده و تازمانی که به این جنبه ابزاری مجهز نشود نمی تواند تقابل بکند و یا مقابله معنی دار نخواهد بود .

دکتر رجائی : من مایلیم اضافه کنم که تقابل جهان عرب هم با ابزار قرضی بود و به همین دلیل هم به جایی نرسید . نکته مهمی که شما در مورد تورات فرمودید حرف درستی است ولی تورات همراه با کارآمدی ، یعنی اینها فقط حرف نبود و پیامد داشت . نکته ای که بنده می خواستم یادآوری بکنم این است که بهتر است برداشتمان را از کلمه مبارزه به معنای جنگ ، تبدیل کنیم به رقابت ؛ چرا که مبارزه در نهایت اگر خیلی هم موفق بشود می شود صفر ، یعنی یک طرف قضیه دیگری را از بین خواهد برد و به زبان نهرو که گفت : وقتی دشمن را به طور کلی از بین بردیم ، ما می مانیم و یک مشت قاتل ، یک مشت آدمی که به هر حال دستشان به خون آلوده است . متأسفانه عرصه زندگی اجتماعی بخصوص برای ما که موحد هستیم - ان شاء الله که موحد هستیم - به صورت مارکسیستی مبارزه طبقاتی نیست . خود یهودیها را در نظر بگیریم که در طول ۲ هزار سال آوارگی از بین نرفتند . من گمان نمی کنم که بشود ملتی را کاملاً از بین برد ، لااقل تاریخ بدین گونه شهادت می دهد . تنها در روز حشر است که از بیس می رویم ؛ بنابراین ما رقابت داریم عرصه رقابت ، و این را باید دریابیم و تا این را در نیابیم به جایی نمی رسیم .

دکتر تقیب زاده : این مفهوم رقابت در اندیشه شما فکر می کنم خیلی وسیعتر است تا آنچه به طور معمول از آن مستفاد می شود ، ممکن است کسانی آن استنباط شما را درک کنند

و سوء تفاهم بشود .

دکتر رجائی : بله ، از تذکرتان کاملاً متشکرم ، همین طور است . وقتی حضرت پیغمبر ﷺ در مکه و بعداً در مدینه بودند ، احساس نمی کردند که باید اینها را از بین ببرند بلکه سعی کردند الگویی بسازند که خود بخود آنها را به جزئی از نظام جدید تبدیل کند . موفقیت کنونی اسرائیل با ازمیان بردن منطقه به دست نیامده بلکه با الگوسازی است و همان طور که بنجا تذکر داده شد ، در همهٔ زمینه ها تولید دارد . متأسفانه در منطقهٔ خاورمیانه به نظر می آید معنای مبارزه تنها در هرصهٔ کارزار مسلحانه است در حالیکه همان طور که آقای دکتر سریع القلم یادآوری کردند مبارزه این است که یک دانشگاه نمونه در منطقه بسازیم . این بهترین مبارزه است . بنابراین بنده می خواهم اصطلاح مبارزه را گسترده تر کنم و یادآوری کنم که در ایران هشت سال در مقابل کل عالم دفاع کردیم ؛ مگر نه اینکه کل عالم کمک کردند به یک طرف و ما تنها بودیم چه طور شد که ما توانستیم بمائیم برای اینکه همه فکر می کردیم باید این مبارزه را یا این رقابت را - به تعبیر من حفظ کرد و نگهداشت .

دکتر نقیب زاده : این در واقع همان مطلبی است که بنده در آغاز صحبتیم تحت عنوان استراتژی مناسب با شرایط بین المللی عرض کردم . دقیقاً همین نکته را می خواهم عرض کنم که در شرایط کنونی ، ممکن است که مثلاً فشارهای دیپلماتیک خیلی مؤثرتر باشد تا فرضاً عملیات نظامی چون دیپلماسی فعال ممکن است در شرایط فعلی از عملیات نظامی کاربرد بیشتری داشته باشد و تأکید روی نیروهای کیفی یعنی بالابردن ارتقای کیفی نیروها که همان مسألهٔ مورد نظر شماست ، به مراتب مهمتر باشد .

آقای مهتدی : آقای رجائی ممکن است دربارهٔ مسألهٔ جوین المللی که اشاره فرمودید توضیحات بیشتری بفرماید تا مسأله روشن تر شود .

دکتر رجائی : در رابطه با مسألهٔ خاورمیانه ، همان طور که بحث اروپا و امریکا مطرح شد ، جوین المللی هم باید کاملاً در نظر گرفته شود ، متهمی من می خواستم یک یادآوری بکنم و آن اینکه بینیم جوین المللی از دید چه کسانی مطرح است . یک وقت به عنوان یک محقق دانشگاهی جوین المللی را مورد توجه قرار می دهیم ، یک وقت به عنوان یک مشاهده گر درگیر ، و یک وقت به عنوان یک بازیگر . به عبارت دیگر ، می گویند جهانی که ما در آن زندگی می کنیم جهانی نیست که در آن هستیم بلکه جهانی است که در آن بازیگریم . حالا باید دید این کسانی که به عنوان بازیگران خاورمیانه هستند جوین المللی را چه جور می بینند ، نه آن طور که بنده یا آنهایی که در دانشگاه نشسته اند می بینیم . به نظر من ، ما ممکن است تحلیلمان از جوین المللی و جو منطقه ای دقیق هم باشد اما باید دید بازیگران چگونه می بینند . به سه نمونهٔ زیر توجه کنید : وزیر خارجهٔ امریکا می گوید : « این توافق در نبود شوروی امکان پذیر شد ، کشوری که تلاش می کرد مانع امضای توافق مصر و اسرائیل بشود » . یا سر عرفات می گوید « این توافق با توجه به روابط

کنونی دنیای حرب و نظم نوین جهانی بهترین دستاورد ممکن است» ملاحظه می فرمایید توافق که از نظر همه ما یک تسلیم و یک سازش است ، به نظر ایشان بهترین دستاورد است ؛ یا حافظ اسد می گوید «ما طرح امریکا را برای مذاکرات پذیرفتیم چون معتقد بودیم که فرصت صلح در حال حاضر بیش از چند سال قبل است» این نقطه نظرات بر پیش فرض و یا برداشت خاصی از نظام بین المللی بنا شده است . بنابر این باید ببینیم در ذهن آن بازیگران جوین المللی چه معنایی می دهد . این بسیار اساسی تر است تا اینکه ما به عنوان دانشور رشته سیاسی ببینیم جوین المللی چگونه است . اما اگر ما به عنوان دانشگاهی با مقصداری فاصله به جوین المللی نگاه کنیم ، متأسفانه موقعیت نظام بین المللی و جو حاکم به زیان مردم فلسطین و حتی به ضرر جهان اسلام به طور کلی است . چرا چنین ادعایی می کنم . اولاً خاورمیانه به عنوان یک منطقه ، اهمیت استراتژیک خود را مانند سابق ندارد که این موضوعی جدی است . فروپاشی شوروی این روند بی اهمیت شدن خاورمیانه را شدت بخشید . شاید در زمان مهم بودن خاورمیانه ، داشتن یک بحران لازم بود ولی حالا باید بحرانها را حل و فصل نمود . نکته دوم اینکه نفت به عنوان یک سلاح استراتژیک از اهمیت گذشته برخوردار نیست . فعلاً به دلایل آن کار نداریم ، اما قیمت پائین نفت دلیلی است بر این ادعا . در چنین شرایطی بازیگران منطقه ای می توانند نقش مهمی بازی کنند . حال باید پرسید در چند دهه گذشته کدام یک از ما کشورهای منطقه بازیگری جدی بوده ایم ؟ عربستان ، سوریه ، عراق و حتی کشور خودمان را در نظر بگیریم ، به عنوان یک مجموعه در چند دهه گذشته چه بازیگری جدی ای در صحنه بین المللی داشته ایم . بهتر است قدری هم از درون خودمان را ارزیابی کنیم . در دو سه دهه گذشته منطقه کدام حرکت کارساز را به نمایش گذارده است جز اینکه به جان هم افتاده ایم : یمن ، عراق ، کویت نمونه هایی گویا هستند . حال ببینیم کشوری مثل اسرائیل در این چند دهه چه کرده است . درست است که درگیر بوده اما در تمام مدت در حال خودسازی و شهرکسازی بوده است . طبیعی است که در چنین جوئی اسرائیل بتواند از فرصت استفاده کند و به هدف اصلیش هم برسد . به یاد دارید که اسرائیل هیچگاه بازیگری نبود که اهل بازی باشد . به هیچکدام از قطعنامه های سازمان ملل احترام نگذاشت و حتی سازمان ملل آن کشور را تجاوزگر شناخت . حالا شرایط فراهم است و موقعیت خیلی جالبی پیش آمده که این نحوه برداشت را بزداید . امریکا هم در این راه با استواری همراه است و از موقعیت بحران کویت و از موقعیت فروپاشی شوروی هم بهره برداری صحیح شد تا این اسطوره زدوده شود . به گمان من ، در این راه موفق شده اند و تا حدودی اسطوره اسرائیل از این جریان بهره برداری کامل می کند .

آقای مهتدی : تصور می کنم شاید حالت انفعالی در منطقه را بشود به این اضافه کرد ، بریژه که در کشورهای عربی سیاستمداران عادت کرده اند به طور انفعالی با مسائل برخورد

کنند و همیشه تابع جو باشند و منتظر بمانند . به قول خودشان (من این را خیلی از سیاستمداران جهان حرب شنیده ام) که مهارت را در این می شناسند که بدانند نسیم از کجا می آید و چه پیامی را با خودش می آورد و چطور بایستی این پیامها را گرفت و معماها را باز کرد تا به مرقع موضع مناسب را اتخاذ کنند .

دکتر رجائی : از این یادآوری بجا متشکرم . ضمناً ما را به یاد مرکزیت نظریه توطئه در منطقه می اندازد . به جای تحلیل تصور می شود در هر واقعه ای توطئه ای هست . ما توجه نداریم که عصری که قدرتهای بزرگ به عنوان تعیین کننده بودند به سر آمده و این در حالی است که ما شاهد مثالی مثل موفقیت انقلاب اسلامی در مقابل خود داریم و مشاهده می کنیم . شک نیست که در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم قدرتهای بزرگ در منطقه نقشی تعیین کننده داشتند اما تکرار می کنم این مسأله ، مقوله ای تاریخی است و عصر آن دوره به سر آمده است . الآن زمانی است که بازیگری نسبی است . کشورهای بزرگ تا حدی می توانند بازیگری بکنند . این هجارت که در ایران به بکرات گفته می شود امریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند ، تا حد زیادی درست است اما پیش شرط آن این است که آگاهانه راه نفوذ را بسته نگهداریم : در آن صورت نه فقط امریکا بلکه هیچ کشور دیگری هم نمی تواند کاری بکند . اما همان طور که نقل قول مستقیم شما یادآوری کرد ، این تئوری توطئه نه فقط در ذهن مردم هست و نه فقط در ذهن تحلیلگران بلکه این طور که شما می فرمایید در ذهن بازیگران اصلی منطقه هم وجود دارد . آنها فکر می کنند که کاره ای نیستند . بنابراین بهتر است عقب بنشینند و فقط به دنبال کشف جریان باد سیاسی باشند و خود را با آن هماهنگ سازند . به نظر من یکی از پیامدهای باور به نظریه توطئه تسلیم به آن است که در منطقه خاورمیانه موجب شده است بازیگری دولتهای منطقه ای در حداقل خود باشد .

دکتر نقیب زاده : یا به آن پشت بکنیم .

دکتر رجائی : کاملاً تذکر بجایی است ، یا به آن تسلیم شویم و یا اگر خیلی موفق باشیم این است که به عوامل خارجی پشت بکنیم و در مقابلش بایستیم در حالیکه قواعد هرصه سیاسی و عمومی واقعاً این طور نیست و عصر این تصور به سر آمده است تحولاتی مثل جریان نهضت ملی در ایران ، جریان آبراه سوئز در مصر ، انقلاب اسلامی ، تحولات الجزایر و ... اینها همه ثابت کرده اند که هر کس به حد توان خود بازیگر است . اما در نهایت بازیگری که حرفی برای زدن دارد و یا ابزارهای بهتری در اختیار دارد می تواند فعالتر باشد . باید باور داشت که ما هم در حد خودمان بازیگر هستیم و بهتر است آستین را بالا بزنیم و بازیگری بکنیم . بنده خود به یاد دارم که انور سادات در مصاحبه ای با تلویزیون امریکا به صراحت گفت «راه حل خاورمیانه در واشنگتن است .» پیامد چنین باوری است که همه راهها را به آن طرف می کشاند در حالی که واقعاً این طور نیست و همه راهها به آنجا ختم نمی شود . ممکن است قسمتی از راه باشد ولی کل راه نیست . اسرائیل و امریکا ، به نظر من از

این نحو نگرشی که جوین المللی را به نفع خودشان تغییر می دهد ، آگاه هستند
آقای مهتدی : سادات تأکید می کرد که نود درصد کارتها در دست امریکاست . این به
این مفهوم بود که بقیه نیروهای بین المللی و نیروهای منطقه ای و از جمله خود مصر
مجموع ده درصد کارتها را در اختیار دارند . این تحقیر ذات و تحقیر خود بوده است .

دکتر رجائی : در حالیکه خصیصه اصلی عرصه عمومی و اصولاً عرصه سیاست این
است که زمانی و موردی است . امور سیاسی بسته به مورد و زمان به راه حل‌هایی نیازمند
است که در مورد و زمان دیگر کارآمد نیست . به همین دلیل چه بسا در یک زمان و یک مورد ،
یک کشور بسیار توانمند و ابزارسازی ناتوان است ، در حالیکه بازیگر دیگری که کاملاً یک
کشور ناتوان و از نظر ابزاری حتی در موقعیت ضعیف و از نظر استراتژیک در موقعیتی بسیار
بد باشد ، بتواند نقشی تعیین کننده بازی کند . تکرار می کنم این خصیصه عرصه سیاست
است که همه چیزش موردی است . آنچه موجب کارآمدی می شود هوشمندی بازیگر و
میزان فهم او از «قانون عقل جهان‌داری» است .

آقای مهتدی : بنده فکر می کنم که به عنوان آخرین بخش این بحث نگاهی به آینده
داشته باشیم و با توجه به آنچه گذشت ببینیم که چه تصویری را می شود از آینده تجسم
بخشید؟ آیا این روندی که شروع شده به همین شکل و به طور موفقیت آمیز پیش خواهد رفت
یا به مانعی برخورد خورد؟ در این صورت آن موانع کدامها هستند و اهمیت آنها چقدر است
و در آینده نزدیک و یا دور ، چطور می شود وضع منطقه خاورمیانه را متجمم کرد؟

دکتر سریع القلم : به نظر من برای ترسیم وضع میان مدت و دراز مدت خاورمیانه ،
باید این نکته را متذکر بشویم که بحث صلح خاورمیانه در واقع بحث جدیدی نیست . زمانی
اتحادیه عرب در دهه پنجاه شمسی شمار نه صلح ، نه مذاکره و نه شناسایی با اسرائیل را
مطرح می کرد در حالیکه در دهه شصت شمسی بخصوص در اوایل این دهه صحبت از
صلح با اسرائیل در اتحادیه عرب به عنوان هدف استراتژیک دنیای عرب مطرح شد . بنابر
این ، جریان از مدتها قبل شروع شده و حالا بعد از ده سال می بینیم که فرایند صلح میان
دنیای عرب و اسرائیل به وجود آمده است . طبیعی است که در هر دو طرف یعنی در میان
فلسطینیان و در میان اسرائیلیها موافقین و مخالفین جدی نسبت به فرایند صلح وجود دارد ،
اما اینکه ما از نظر علمی بخواهیم کمیت این مخالفت و یا موافقت را مطرح کنیم بسیار
سخت است ، ولی آنچه در میان دولتمردان هر دو طرف مطرح است این است که آنها برای
رسیدن به یک صلح پایدار جدی هستند و به نظر می رسد که در دستگاه هیأت حاکمه
اسرائیل ، این جدیت وجود دارد . سرسخت ترین بازیگر دنیای عرب نسبت به این صلح
کشور سوریه است و آسانترین کشوری که می تواند بعد از ساف به یک صلح پایدار با
اسرائیل برسد کشور اردن است و چون اردنی ها که نزدیک به ۴۰ درصد جمعیتشان فلسطینی
هستند طبیعی است هیچوقت آغازگر فرایند صلح با اسرائیل نمی شدند . این قرارداد صلح

میان ساف و اسرائیل آغازی است برای اینکه اردن و اسرائیل هم بتوانند به یک قرارداد نسبی و صلح دو طرفه دست پیدا بکنند . در رابطه با سوریه طبیعی است که این کشور تقاضاهایی جدی را مطرح می کند و امتیازات بسیاری از اسرائیل می خواهد ، اما اینکه آیا سوریه در آینده نزدیک به یک توافق با اسرائیل برسد بسیار مشکل است و بستگی به فرایند صلح ساف و اسرائیل ، به جو منطقه و به شرایط داخلی این کشور دارد . اما تفسیر کلی بنده از وضع منطقه این است که همین که اسرائیلیها بتوانند در منطقه غزه به یک امنیت نسبی دست پیدا بکنند ، یعنی بتوانند فلسطینیان ملی گرا و طرفدار ساف را بر کرسی قدرت بنشانند و بتدریج امنیت اقتصادی و سیاسی و حتی مسائلی مانند تورسم را در آنجا مطرح بکنند ، می توانند امتیاز مهم روانی را در سطح منطقه به دست بیاورند و همچنان که ژاپنیها و قدرتهای اروپایی و امریکا مطرح کرده اند کمک خواهند کرد تا منطقه خودمختار فلسطینی به یک ثبات دائمی برسد . این می تواند الگویی باشد برای همکاری با اسرائیل و در واقع اسرائیلیها به دنبال این هستند که نشان بدهند همکاری با این کشور نتیجه اش توسعه اقتصادی است ، نتیجه اش بهره برداری از امکانات تکنولوژیک اسرائیل است . بنابراین دولت اسرائیل به دنبال این است که تا آنجا که می تواند افراطی گری داخلی در اسرائیل را در مخالفت با قرارداد سرکوب کرده و کمک کند که فرایند صلح با شدت بیشتری تحقق پیدا بکند به خاطر اینکه اینها عصر جدید را در همکاری با فلسطینیان می دانند . الفاظی که اسرائیلیها در رابطه با فلسطینیها استفاده کرده اند همچون «شهروند فلسطینی» و «همسایه فلسطینی» الفاظ جدیدی است در فرهنگ سیاسی اسرائیل و اینها در واقع حکایت از عادی سازی روانی در دنیای عرب می کند . این را هم نباید فراموش کنیم که حتی قبل از انعقاد قرارداد میان ساف و اسرائیل ولیعهد کویت گفته بود که ما باید به یک بازار مشترک با اسرائیلیها فکر کنیم چون در واقع میان کشورهای عرب حوزه خلیج فارس یک آسادی روحی و روانی برای همکاری با اسرائیل وجود دارد . بنابراین ، اگر اسرائیلیها بتوانند منطقه غزه را به یک منطقه آرام اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی تبدیل کنند ، این ممکن است یک دهه تمام طول بکشد . تقابل با این استراتژی اسرائیل ، یک تفکر ایزازی و عملی و علمی توسط مسلمانان را می طلبد .

آقای مهدی : مقصودتان نه فقط غزه است یا کل منطقه خودمختار ؟

آقای دکتر سریع القلم : منظور من غزه — اریحا می باشد هر چند که اریحا به لحاظ ژئوپلیتیک پیچیدگیهای بیشتری دارد ، چون منطقه ای است که از هر طرف توسط اسرائیل محصور است و دستیابی به یک چارچوب مسلم و دائمی اداری و سیاسی با فلسطینیها مشکلتر خواهد بود تا منطقه غزه که یک منطقه ای متزوی به لحاظ جغرافیایی است و طبیعی است که ساف هم بیشتر به فکر این است که بتواند منطقه غزه را رونق بدهد چون جمعیت بیشتری دارد ، و می تواند فلسطینیان حرقه ای را به آنجا بیاورد و در آنجا یک جامعه آرام و روبه رشد را ایجاد کند . برای شخص عرفات هم این مسأله بسیار مهمی است که در زندگی

سیاسی اش بتواند تا زمانی که زنده است ، حکومت فلسطین را انسجام ببخشد تا در واقع نه تنها قهرمان صلح بلکه موجد یک جامعه امن برای فلسطینیان باشد . بنابراین ، همان طور که آقای دکتر نقیب زاده از لفظ ابهام استفاده کردند که خیلی مهم است این قرارداد مبهم است . هم اینک در خاورمیانه تنشهایی بسیار جدی وجود دارد اما کسانی که این قرارداد را امضا کردند و کسانی که حامیان این قرارداد هستند از جدیت بالایی برخوردارند و در واقع ما باید شاهد تاکتیک ها و استراتژی های متقابل میان مخالفین و موافقین این قرارداد باشیم ، از جمله اینکه مثلاً نیروهای مسلمان فلسطینی چه تاکتیک هایی را در صورت تحقق یک جامعه آرام فلسطینی در غزه دنبال خواهند کرد . اگر این تحقق پیدا کند سوریه حافظ اسد و سوریه بعد از حافظ اسد چگونگی با مسأله همزیستی مسالمت آمیز با اسرائیل برخوردار خواهند کرد . مسائل مبهم و بسیاری حول و حوش این قرارداد در کل منطقه وجود دارد که موفقیت یا عدم موفقیت آنها تابع تاکتیک هایی است که میان مخالفین و موافقین این قرارداد طی چند سال آینده شاهد خواهیم برد .

آقای مهدی : بنده به آنچه شما در این مورد فرمودید اضافه می کنم که بعضی از امضا کنندگان این قرارداد از طرف فلسطینیها حتی معتقد هستند به اینکه جمع شدن نبوغ فلسطینی و اسرائیلی می تواند این امکان را فراهم کند که این دو نبوغ با همکاری یکدیگر کل منطقه خاورمیانه را به سمت توسعه پیش ببرند و این نکته تازه ای است که هر چند به طور رسمی در جایی عنوان نشده اما زمینه های فکری بعضی از همکاران و مشاوران یاسر عرفات متوجه آن است که ما بعد از چند ده سال تجربه با عربها به جایی نرسیدیم و حالا ما و اسرائیلیها به عنوان نژاد برتر از نظر فکری در منطقه می توانیم نبض منطقه را در دست بگیریم و آن را در جهت توسعه اقتصادی و استفاده مشترک از ثروتها و منابع پیش ببریم . این مسأله بخوبی نشان می دهد که تا چه حد انحراف در اینها پدید آمده است . بنده شخصاً تصور می کنم ضمن اینکه پیش بینی عملی مسأله بسیار مشکل است چون تقریباً در همه زمینه ها ابهام بسیاری وجود دارد . شاید بشود این نکته را اضافه کرد که ویژگی این سالها پدید آمدن رویدادهایی است که قبلاً در محاسبات وجود نداشته که دلیل چرایی آن ، خود بحث دیگری است . گاهی اتفاقاتی می افتد که هیچ کس پیرامون آن فکر نکرده و این اتفاقات تأثیرات بسیار ژرفی در کل حرکت های موجود در منطقه می گذارد . از جمله مسأله قتل عام حرم ابراهیمی در الخلیل که کاملاً در جهت عکس تمام کشورهایی است که برای پیشبرد طرح صلح انجام می گیرد و می بینیم که این به عنوان یک شوک تمام جوامع اسلامی اعم از عرب و غیرعرب را بشدت تهییج می کند . حالا آیا این مسأله در آینده از حالت عاطفی خارج خواهد شد یا نه و به مرحله استفاده از ابزار خواهد رسید خود بحثی است دیگر ولی حداقل این است که هم اکنون در برخی محافل سیاسی می شنویم که از امکان یا احتمال فروپاشی دولت مصر صحبت می شود، و اگر اتفاقی بیفتد و قدرت دولت مصر از

اینکه در حال حاضر هست کمتر شود یا به هر حال دولت مصر به نوعی به سقوط نزدیک بشود آن وقت دیگر عین بازی دومینو که در جنوب شرقی آسیا مطرح بود در کل منطقه خاورمیانه هیچکس نمی تواند جلودار حوادث باشد . اینها چیزهایی است که شاید نتوان به راحتی پیش بینی کرد . یا در مورد سوریه ، شما از سوریه بعد از اسد نام بردید با وجود مطالعات زیادی که خیلی از محافل غربی روی این مسأله کرده اند ، مع الوصف در مورد نقش سوریه بعد از اسد در تحولات منطقه همچنان ابهامات بسیار زیادی وجود دارد و شاید نشود خیلی قاطع در این باره صحبت کرد .

دکتر سریع القلم : البته این نشان دهنده این است که در واقع کار تاکتیکی و استراتژی کشور ما را خیلی سخت تر می کند چون در یک محیط مبهم و نامطمئن فکری و امنیتی باید سیاستگذاری و عمل بکند و اینجا در واقع بایستی هم از یک سو به منافع ملی خودش فکر بکند و هم به منافع دراز مدت نیروهای مسلمان و این استراتژی بسیار پیچیده ای را به صورت مکتوب و هم در مراحل مختلف تسلسل عملی خودش می طلبد ؛ انسانهای بسیار پیچیده فکری و اجرایی می طلبد .

دکتر نقیب زاده : من در حقیقت مقداری نسبت به صلح در خاورمیانه بدبین هستم و معتقدم این روندی که آغاز شده ممکن است که در میان مدت یا کوتاه مدت به صلح بین اسرائیل و رژیم های عرب منطقه بینجامد ولی یقیناً به صلح بین فلسطینیان و اسرائیل نخواهد انجامید و این نکته را بنده براساس تجربیات تاریخی عرض می کنم . نگاه کنید به مسأله بوسنی هرزگوین که چگونگی پس از چند سال دوباره سر به در آورد چون صد تا صدو بیست سال پیش حل قطعی پیدا نکرد . اکنون شما ببینید این قرارداد منعقد شده هیچ اثری از خودش برجا نگذاشته جز همان شق اول که عرض کردم ، یعنی راه را برای برقراری رابطه بین رژیمهای منطقه و اسرائیل باز کرده و آنها که از قبل هم مایل به چنین کاری بودند ، الآن بدون خجالت این کار را می کنند و غربیها که صحبت از آشتی به میان می آوردند ، می بینیم که در مطبوعات اروپا تشویق می کنند و یا رهنمود می دهند آشتی مردم فرانسه و آلمان را مثال می زنند که چندین جنگ طولانی با یکدیگر داشتند ولی بعد از جنگ جهانی دوم باهم صلح کردند . دوگل و آدنauer باهم ملاقات کردند و اختلافات را کنار گذاشتند . باید عرض کنم که آلمانیها و فرانسویها در جبهه های جنگ با یکدیگر نبرد کردند ولی اسرائیلیها و فلسطینیها توی خانه های یکدیگر باهم ملاقات کردند . هیچوقت یک سرباز آلمانی ملت فرانسه را تحقیر نکرد ولی فلسطینیهایی هستند که این چیزها را به چشم خودشان دیدند که به آسانی فراموش نمی کنند و انتظاری هم که طرفین قرارداد از هم دارند زمین تا آسمان باهم متفاوت است . اسرائیلیها این قرارداد را منعقد کردند تا امنیت را به دست خود فلسطینیها برای خودشان ایجاد بکنند . سربازان ساف ، پلیس ساف بیاید و جلوی فلسطینیها را بگیرد و نگذارد که خشونت نسبت به اسرائیلیها صورت گیرد در حالیکه ساف فکر می کرد این جای

پایی خواهد بود برای دولت آینده اش و ما می بینیم که نه اولی فراهم شده یا مقدماتش در افق دیده شده نه دومین خواسته . خشونت مردم فلسطین بر علیه اسرائیلیها ادامه دارد و همان طور که خردتان اشاره کردید اسرائیلیها هم مرتب می گویند که صحبت از خودمختاری فلسطین است ولی هیچگاه ما قصد نداریم که دولت فلسطینی در اینجا ایجاد کنیم . از طرف دیگر ، آنچه ساف در نظر دارد یک استراتژی بسیار خلط برای فلسطینیهاست برای اینکه اگر فلسطینیها می خواستند از صفر شروع بکنند شاید این درست بود و اصلاً استراتژی اسلامی هم تا حدی همین است که خیمه ای برپا کنیم و در اطرافش آبادیهای به وجود بیاوریم تا کم کم این آبادیها گسترش و توسعه پیدا کنند ولی برای فلسطین که همه چیزش را از دست داده در حقیقت مثل این است که خانه کسی را بگیرند و در نهایت حاضر شوند مرغ دانی خانه را به صاحب اصلی برگردانند آن هم به شرط اینکه نفسش در نیاید و از اشغالگر تبعیت محض داشته باشد . این چیزی نیست که به آسانی برای نسلهای آینده فلسطین قابل قبول باشد . حتی مسأله اسرائیل را هم نمی شود حل کرد . ما شعار می دهیم که باید محو بشود ولی با گذشت دو سه نسل این امر امکان پذیر است ؟

در حقیقت ایجاد مشکل آسان است ولی حل آن دشوار است . الان که تنها دو ، سه نسل به اینجا آمده جاخوش کرده اند ، می بینید همه کشورها صحبت از صلح عادلانه می کنند . کمتر کسی پیدا می شود که مثلاً صحبت از محو کامل اسرائیل بکند ، حالا منهای شعارهایی که مردم می دهند . به هر صورت این خواسته های بسیار متفاوت از یکدیگر سبب می شود که هیچ منخرج مشترکی بین طرفین به وجود نیاید و این قرارداد سالها خودش موضوع بحث باشد و آن خشونتها و درگیرها همچنان ادامه پیدا بکند و سالیان سال خاورمیانه رنگ صلح به خود نیند . البته من تمام فرمایشات آقای دکتر سریع القلم را قبول دارم ، آنهایی که این روند صلح را آغاز کرده اند خیلی جدی هستند واقعاً قصد دارند صلح ایجاد کنند ، حتی عده زیادی می گویند مردم فلسطین و قوم یهود سرنوشت مشابهی داشتند یهودیها سالها سرگردان بودند و مردم فلسطین هم همین طور از طرف اعراب رانده شده اند ، همان طور که یهودیها رانده از طرف غرب بودند و از نظر مظلومیت هردو یکسان هستند و چه بهتر اینها باهم توافق کنند ، بخصوص حال که از نبوغ مشابه هم صحبت می کنند ، در هر صورت این گذشته یکسان و این رانندگی هردو از طرف جامعه خودشان اینها را به هم نزدیک می کند ولی فکر نمی کنم که این عاملی باشد برای نزدیکی مردم فلسطین و اسرائیل و این اختلاف فرهنگی ، قومی و مذهبی سالها موضوع کشمکش خواهد بود و به آسانی هم حل نخواهد شد . این بدبینی را در حالی ابراز می کنم که شخصاً طالب فیصله قضیه هستم ، این بدبینی یک بدبینی علمی است .

آقای مهتدی : بله ، عملاً هم بحثی به نام طبیعی کردن روابط بین اسرائیل و همسایگانش به همان مقدار که در رابطه با رژیم های عربی - اگر بشود گفت - موفق بوده ،

در مورد ملتها و مردم ناموفق بوده . بهترین نمونه مصر است که از تاریخ امضای قرارداد کمپ دیوید در سال ۱۹۷۷ تا کنون هنوز کسی نمی تواند بگوید که روابط بین مردم مصر و مردم اسرائیل عادی شده ، حالا اگر چند توریست اسرائیلی آمدند و تحت الحفظ نیروهای امنیتی مصری از آثار باستانی مصر دیدن کردند و احیاناً چیزی هم به عنوان یادگاری خریدند این را نمی شود طبیعی سازی یا عادی سازی روابط دانست .

دکتر رجائی : مایلم یادآوری کنم که روابط طبیعی بین کشورها معمولاً همیشه حالت دوستی و همکاری نیست . برخی حتی حالت طبیعی را جنگ همه بر علیه همه می دانند ، یعنی روابط بین المللی هیچگاه خالی از تنش نبوده است . ما تصور می کنیم روابط طبیعی یعنی دوستی و همکاری ؛ حتی بین دو دوست هم روابط همیشه زیبا و خالی از تنش نیست . حال من نمی خواهم با هابز همزبان شده بگویم روابط بین الملل جنگ همه علیه همه است ، ولی اگر بخواهیم خیلی بدبین نباشیم باید یادآور شویم که روابط سیاسی بین المللی هم دوستی بوده و هم تنش . در مورد آینده خاورمیانه بنده زیاد به بدبینی آقای دکتر نقیب زاده نیستم ، و تصور می کنم پیامد قرارداد را باید در دو زمینه تحلیل نمود : تأثیرش در روابط متقابل بین اسرائیل و فلسطین و تأثیرش بر منطقه ، البته ممکن است برخی این تمایز را تصنعی بدانند اما به هر حال واقعی است و به گمان من پیامدش در سطح منطقه بسیار مهمتر است . این پیامد این است که قضیه فلسطین به طور کلی دارد قیج خود را در منطقه از دست می دهد و این مسأله مهمی است . بعد از جنگ جهانی دوم خاورمیانه در دو مسأله نفت و قضیه فلسطین خلاصه می شود . متأسفانه در حال حاضر هر دو مسأله اهمیت خود را از دست دادند . از طرفی باید پرسید طرفین از قرارداد چه می خواستند ؟ آقای دکتر نقیب زاده از ابهام در قرارداد صحبت کردند ، ولی آیا واقعاً آن ابهامی که آقای دکتر نقیب زاده فرمودند ، برای اسرائیلیها هم بوده است ؟ من فکر می کنم ، همانطور که خودتان یاد آور شدید اسرائیلیها تماماً قرارداد را ابهام آلود گذاشته اند . هدف اسرائیلیها منطقه بود و نه فلسطینیها ، تمایز من در اینجا معنا پیدا می کند . اسرائیل همان طور که اشاره شد آگاهانه می گوید ما با خودمان مذاکره می کردیم و من اضافه می کنم برای هدف دوم یعنی منطقه و فکر می کنم در هدفشان هم کاملاً موفق شدند .

دکتر سریع القلم : نیاز به زمان داشتند تا بتوانند تمام مسائل روانی خود را در یک فرایند پیچیده با دنیای عرب حل کنند .

دکتر رجائی : نه تنها مسائل روانی را که آقای دکتر اشاره کردند ، بلکه بسیاری مسائل عملی را هم . مثلاً در خبرهاست که اسرائیل به دنبال طرح لوله گاز با قطر است و این مسأله روانی نیست مسأله کاملاً اقتصادی و عملی و جدی است .

دکتر سریع القلم : مسأله تقسیم آب در منطقه خاورمیانه .

دکتر رجائی : مسأله رابطه با پاکستان .

دکتر نقیب زاده : من از این نظرها با شما موافقم ، فقط نسبت به عقده فلسطین بدبینم . دکتر رجائی : از دیگر مسائل عملی که باید به آنها اشاره کرد ، یکی مذاکره با اردن و کوشش در عادی سازی روابط با ترکیه است . از این به بعد حضور یک دولتمرد اسرائیلی در کشورهای مسلمان و در کشورهای عرب زبان در منطقه اصلاً عجیب نیست . برای بسیاری از کشورهای غیرعرب چنین عملی تابو بود که با اسرائیل رابطه داشته باشند ولی الآن دیگر چنین مانع روانی ای وجود ندارد . اسرائیل بسرعت در حال شکل دادن جدید مناسبات خود نه فقط با کشورهای منطقه بلکه با کل جهان است ، حتی با واتیکان .

دکتر نقیب زاده : بنده عرضم این بود که اسرائیل مشکلاتش را در سطح منطقه با اعراب و همین طور با دوستان اعراب حل می کنند و فقط با فلسطینیهاست که نمی تواند حل کند ؛ این غده باقی خواهد ماند .

دکتر رجائی : نکته ظریف این است که فلسطینیها چه در دست دارند ، فلسطینیها آنچه که در دست داشتند همان طور که تذکر داده شد توسط دو جبهه حمایت سیاسی شوروی و کمک مالی جهان عرب بود . کمک مالی جهان عرب که قطع شده و یا بشدت تقلیل پیدا کرده است . در همین توافق جدید ، امیر کویت قول داد که کمک کند ولی تعهد خود را پس گرفت . به گمان من فرمایشی که آقای مهتدی در مورد همکاری بین فلسطینیها و یهودیها فرمودند کاملاً وارد است چون فلسطینیها در کشورهای امریکای لاتین از نظر تجارت و بازرگانی به یهودی معروفند ، زیرا در آن کشورها بسیار موفقی هستند . شاید در خاورمیانه به یک همکاری برسند .

دکتر سریع القلم : به خاطر اینکه با یک دشمن پیچیده روبرو بودند .

دکتر رجائی : احتمالاً . از طرفی یک نکته تاریخی دیگر را هم به یاد داشته باشیم . دو گروه مسیحی پروتستان و کاتولیک ۳۰ سال جنگ مداوم و خون آلود داشتند . دکتر نقیب زاده : ۳۰۰ سال .

دکتر رجائی : بسیار خوب ، اما در دستفالی پس از سی سال جنگ در سال ۱۶۴۸ سلاح به زمین گذاشته به زندگی مدنی روی آوردند . چه بسا اسرائیل و فلسطینی ها هم پس از هفتاد و هفت سال مبارزه (۱۹۹۴-۱۹۱۷) بگویند بس است و بخواهند در عرصه توسعه اقتصادی و همکاریهای اقتصادی فعالیت کنند . چه بسا این موج سوم که در جهان راه افتاده جدی تر از آن باشد که ما تصور می کنیم . بنابراین احتمال دارد عرصه اقتصاد و توسعه همه چیز را تحت الشعاع قرار دهد . یک نکته را نمسی شود پیش بینی کرد و آن اینکه تا چه اندازه جنبش اسلامی (یعنی همه اسلامی مردمی که از آن یاد کردم) به جنبشی تمدن ساز تبدیل شود؟ این یکی از آن عواملی است که به نظر من می تواند بزرگترین چالش برای فلسطینیها ، اسرائیلیها و کشورهای عربی و همه اسلامی دولتی شان باشد که در این روند دلشان می خواهد مرادشان را تنظیم کنند . اگر جنبش اسلامی به جنبش مولد - که آقای دکتر سریع

القلم فرمودند مولد در همه حوزه ها در حوزه سیاست در حوزه اقتصاد در حوزه اجتماع در حوزه فرهنگ در حوزه فکر - تبدیل بشود آن وقت چه بسا در دراز مدت خطر بزرگی برای اسرائیل داشته باشیم و تنش بزرگتری در منطقه ، البته در صورتی که چنین حالتی رخ بدهد دیگر رویارویی یک کشور کوچک اسرائیل نیست و همان طور که فرمودید رویارویی دو تمدن اسلامی و غرب خواهد بود که از بحث امروز ما خارج است و خود به نشستی جداگانه نیازمند است .

دکتر سریع القلم : من دو نکته داشتم که عرض می کنم : یکی اینکه من در ارزیابی مسائل مربوط به سیاست بین الملل شدیداً به کار آمدی اندیشه ها و عملکردها معتقدم . کارآمدی اندیشه ها در حوزه جامعه مدنی و تمدن سازی مهمترین مکانیزم ارزیابی سیاست بین الملل است .

بر اساس این مفروض ، من این تحول جدید را چنین ارزیابی می کنم و می گویم که آینده روند صلح دردست کسانی است که ابزار نفوذ را دردست داشته باشند و نکته دیگر اینکه ما هم نباید فراموش کنیم که منظور از صلح از بین رفتن آشوب و تشنج در دنیای عرب نیست یعنی اسرائیل برای حفظ موجودیت و امنیت خود بشدت به آشوب و اختلاف و از هم گسیختگی فکر و عمل در دنیای عرب نیاز دارد چه در دوره صلح با آنها و چه در دوره جنگ . منظور از صلح بین اعراب و اسرائیل در واقع شکستن مسائل روانی میان این دو مجموعه است که اگر اسرائیل موفق شود این کار را انجام دهد زمینه ظهور و نفوذ دائمی خود را در منطقه فراهم خواهد آورد .

دکتر رجایی : بنده فقط یادآوری می کنم که به جای اندیشه کارآمد بگوییم «حرف حساب» به جایی لفاظی باید حرفی برای زدن داشت چه در حوزه نظر و چه در حوزه عمل : زندگی دردست کسانی است که لفاظی نمی کنند ، حرف می زنند و این حرف پشتوانه اش همین ابزار سازی است ، به عمل کاربرآید به سخن دانی نیست .

دکتر نقیب زاده : بنده عرض می کنم اگر روزی ملت فلسطین که تمام بار این نبرد را به دوش داشته تصمیم به صلح بگیرد به عقیده من هیچ ملت دیگری حق ندارد کاسه داغتر از آش باشد برای اینکه آنها هستند که در تیررس مدام دشمن قرار دارند و آنها هستند که لحظه لحظه این نبرد را احساس کردند و سنگینی آن را می دانند بنابراین اگر روزی آنها تصمیمی گرفتند ، به نظر نمی آید که کسی این حق را داشته باشد که بخواهد آنها را تقبیح کند ، متهمی همان طور که عرض کردم به نظر نمی آید منازعه و کینه ای که به وجود آمده به سهولت از بین برود . آقای مهتدی : این فرمایش آقای دکتر نقیب زاده ظاهراً سرآغاز بحث جدیدی است که جا دارد مطرح شود ولی با توجه به طولانی شدن صحبتها ، آن را به فرصتی دیگر موکول می کنیم . در خاتمه از طرف مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه از شرکت همه اساتید محترم در این بحث تشکر می کنم . ●